

دکتر فرهاد قاسمی*

طرح مفهومی و نظری مطالعات منطقه‌ای در سیاست بین‌الملل

چکیده:

یکی از شاخه‌های نوین روابط بین‌الملل، موضوع مطالعات منطقه‌ای است که در پاسخ به ضرورت‌های عینی سیستم بین‌الملل پا به عرصه حیات نهاده است و هر روز نیز بر اهمیت آن افزوده می‌شود ولی به علت نوین بودن این حوزه، خلأهای نظری بسیاری در آن مشاهده می‌گردد. مقاله حاضر به منظور رفع خلأهای مزبور، با بهره‌گیری از نگرش‌های نظری موجود در حوزه روابط بین‌الملل و شبیه‌سازی نگرش‌های موجود در سایر حوزه‌ها به ویژه حوزه فنی سعی در ارائه طرحی نظری برای مطالعات منطقه‌ای دارد. برای این منظور ابتدا برداشت‌های مختلف از جمله ژئوپلیتیک، ارتباطات، سیستم تابعه و غیره مطرح گردیده و با شبیه‌سازی سیرتئیک برداشت‌های مذکور را در قالب طرحی نظری سامان بخشیده است. سطوح مفهومی مربوط به شکل‌گیری و ساخت درونی سیستم تابعه، شکل‌گیری الگوهای رفتاری درون منطقه‌ای و کنترل و ساماندهی از جمله سطوح تشکیل دهنده طرح نظری مذکور بشمار می‌آیند.

واژگان کلیدی:

منطقه، سیاست بین‌الملل، سیرتئیک، ژئوپلیتیک، نظام تابعه.

۱- مقدمه

اصولاً روابط بین‌الملل، علمی نوین در عرصه مطالعات علوم انسانی محسوب می‌گردد که تاریخ رسمی آن را بایستی در دوره بعد از جنگ جهانی دوم جستجو نمود که پارادیم‌ها و شاخه‌های تخصصی مطالعاتی آن، هر کدام در پاسخ به واقعیت‌های محیطی و موجود و همچنین نیاز کارگزاران اصلی آن پا به عرصه وجود نهاده و به تکامل این علم کمک کرده‌اند؛ واقعیت‌هایی که به علت حضور و فعالیت نیروهای ژرف سیستمی ویژگی پویا داشته و ضرورت‌های شناختی نوینی را به کارگزاران این علم تحمیل نموده و در نتیجه پیدایش پارادیم و حوزه‌های نوین را سبب شده‌اند.

یکی از حوزه‌های نوین، مطالعات منطقه‌ای به عنوان شاخه‌ای از روابط بین‌الملل و مفهوم منطقه به عنوان موضوع اصلی شاخه مذکور می‌باشد که دقیقاً به علت کارکرد نیروهای ژرف از جمله تکنولوژی و اقتصاد پا به عرصه حیات نهاده است و هر روز بر اهمیت آن افزوده می‌شود اما به سبب نوین بودن، هاله‌ای از ابهام آن را فرا گرفته است و علاوه بر آن موضوع شاخه مطالعاتی مذکور یعنی منطقه فاقد تعریفی دقیق و در نتیجه طرحی مفهومی و نظری برای مطالعه آن می‌باشد.

براین اساس یکی از مشکلات جدی در پژوهش پیرامون مسائل منطقه‌ای، فقدان طرحی مفهومی و نظری برای مطالعه آن می‌باشد و به این جهت موضوع مذکور، سبب‌ساز سؤال اصلی این پژوهش می‌باشد که چه طرحی نظری و مفهومی را می‌توان پیرامون منطقه به طور عام و مطالعات منطقه‌ای و به عنوان شاخه‌ای از روابط بین‌الملل به صورت خاص ارائه نمود؟ متون روابط بین‌الملل در لابه‌لای پارادیم‌های مطروحه و حاکم بر این حوزه به این مفهوم به صورت فرعی پرداخته‌اند و هر کدام از بعدی خاص به موضوع نگریسته‌اند اما فاقد طرح نظری منسجم در مورد مفهوم منطقه، علل شکل‌گیری، ساخت‌های درونی و همچنین موضوع نظم و بی‌نظمی سیستمی در درون آن و نحوه کنترل به عنوان سازوکار اصلی بهینه‌سازی، پایدار سازی و تداوم خود، آنهم در قالب طرحی نظری و سیستماتیک می‌باشند.

بدین ترتیب هدف اصلی مقاله حاضر، رفع خلأ نظری موجود و ارائه طرحی سیستماتیک برای مطالعات منطقه‌ای است که عملاً بتواند راهنمایی برای پژوهش‌های علمی در این حوزه باشد و این مهم از ترکیب پارادیم‌های موجود روابط بین‌الملل و ارائه آنها در قالب نوین یعنی سبیرنتیک امکان‌پذیر است. برای نیل به این هدف ابتدا از رهیافت‌های مختلف موجود در روابط

بین‌الملل یاری گرفته خواهد و نگرش آنها نسبت به منطقه تعیین می‌گردد و سرانجام با بهره‌گیری از سبیرنتیک به انسجام بخشی آنها در قالب طرح نظری اقدام خواهد شد.

۲- رهیافت‌های مختلف نسبت به منطقه

اصولاً با توجه به پارادیم‌های حاکم بر روابط بین‌الملل، رهیافت‌های زیر را می‌توان در خصوص منطقه مطرح نمود که عبارتند از:

- رهیافت سنتی قدرت محور و ژئوپلتیک نسبت به منطقه؛
- رهیافت نوین قدرت محور (ساختارگرایی)؛
- نوکارکردگرایی؛
- رهیافت هویت محور؛
- رهیافت ارتباطات به منطقه (دیدگاه کارل دوویچ)؛
- رهیافت سیستم تابعه (دیدگاه‌های ویلیام تامسپون، میخائیل برچر، کانتوری واشینگل)؛
- نگرش مرکز - پیرامونی به منطقه (دیدگاه والرشتاین)؛
- نگرش سبیرنتیک به منطقه در سیاست بین‌الملل.

۲-۱- رهیافت سنتی قدرت محور و ژئوپلتیک نسبت به منطقه

رهیافت قدرت محور ژئوپلتیک از درون پارادیم واقع‌گرایی به منصفه ظهور رسیده است. اصولاً براساس پارادیم واقع‌گرایی، قدرت از عناصر تشکیل‌دهنده روابط بین‌الملل، کشور تنها بازیگر صحنه و هدف آنها منافع و امنیت ملی است. (Gilpin, 1996:5-26) از اینجاست که مسائل بنیادی که به شکل‌گیری منطقه در این رهیافت منتهی می‌گردد، مطرح می‌شود. از این بعد، جهانی قابل تصور است که تمامی بازیگران آن در رقابت با یکدیگر و شاید به عبارت درست‌تر در ستیز با یکدیگرند. اگر بنیاد روابط بین‌الملل قدرت باشد و هدف بازیگران صحنه روابط بین‌الملل نیز منافع ملی و قدرت و امنیت باشد، نتیجه منطقی آن است که به علت کمیابی ارزشها، ستیز بین آنها اجتناب‌ناپذیر خواهد بود، بنابراین، این پرسش مطرح خواهد شد که چگونه می‌توان براساس این رهیافت، به این اهداف دست یافت. شاید اولین جواب به این پرسش بنیادین، افزایش قدرت باشد ولی از چه راهی؟ و با چه استراتژی‌هایی؟ قدرت را شاید بتوان از دو جهت درون و برون افزایش داد و از بعد درونی، این مهم با افزایش توانائی‌ها،

تخصص‌ها و نیز بسیج منابع داخلی امکان‌پذیر است، ولی به تنهایی کافی نمی‌باشد. محیط بیرون را نیز بایستی مهیا نمود و از آن به عنوان ابزاری در جهت افزایش قدرت استفاده نمود. در این قالب، علاوه بر استفاده از منابع و متحدین خارجی، تلاش در جهت کاهش توانائیهای حریف نیز در ارتباط مستقیم با این امر قرار می‌گیرد، چراکه نوع بازی، بازی حاصل جمع جبری صفر می‌باشد. از اینجاست که مسئله نقاط اساسی در جهان که می‌توان یارای بازیگر در جهت دستیابی به اهدافش باشند، مطرح می‌گردد، چه نقاطی از جهان است که می‌تواند منابع و امکانات لازم را در اختیار آن قرار دهد؟ و یا چه نقاطی از جهان است که می‌توان با تسلط بر آن نفوذ رقیب را محدود و توانایی بازی آن را کاهش داد و از سوی دیگر بر توانائیهای خود افزود بر این پایه است که مفهوم منطقه در قالب ژئوپلتیک شکل می‌گیرد.

۲-۱-۱- طرح منطقه در قالب ژئوپلتیک

اصولاً دو سنت عمده واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی در مطالعه روابط بین‌الملل وجود داشته است. واقع‌گرایی سنتی تا حدود زیادی بر مطالعات انجام شده در حوزه روابط بین‌الملل حاکم بوده است. نوشته‌های قرن شانزدهم ماکیاولی و قرن ۱۹ کلوزویتس آثار کاملاً شناخته شده‌ای در روابط بین‌الملل می‌باشند. در دوره نوین نیز کار، مورگنتا و والتز از نظریه‌پردازان این سنت به شمار می‌آیند. (مورگنتا ۱۳۷۴ و Waltz 1959, Waltz 1979, carr 1946).

ژئوپلتیک نیز بخشی از سنت واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل بوده است. بیان اولیه ژئوپلتیک، توسط مک‌کیندر (در سال ۱۹۰۴) از واقع‌گرایان کلاسیک (Mackinder 1904)، شاهدهی براین ادعاست. البته هریک از نظریه‌پردازان، این موضوع را در چارچوب نیازهای کشور خود، مطرح کرده و از آن حمایت نموده‌اند. بدین ترتیب برای آشکار نمودن بحث منطقه از بعد ژئوپلتیک لازم است که دیدگاه‌های هر یک از این اندیشمندان مورد بررسی قرار گیرد، بدین ترتیب ژئوپلتیک براساس سه گروه ژئوپلتیک انگلیسی، آلمانی و آمریکایی مورد پژوهش قرار خواهد گرفت و سازوکارهای شکل‌گیری منطقه تبیین می‌گردد.

۲-۱-۱-۱- ژئوپلتیک در مکتب انگلیسی

مک‌کیندر بنیانگذار مکتب انگلیسی ژئوپلتیک بشمار می‌آید. مدل جهانی مکیندر در سه دوره زمانی که حدود چهل سال را دربر می‌گیرد بیان گردیده است. تز اصلی وی در سال ۱۹۰۴

تحت عنوان محور جغرافیایی تاریخ بیان شد. (Mackinder 1904) پس از آن، دیدگاه‌های وی بعد از جنگ جهانی اول با اصلاحاتی (در سال ۱۹۱۹) در کتاب «آرمان‌های دموکراتیک و واقعیت» بیان گردید (Mackinder 1942) که ناحیه محوری به سرزمین مرکزی تبدیل شد و سپس در سال ۱۹۴۳ در سن هشتاد و دو سالگی شرح نهایی از دیدگاه‌های خود را ارائه می‌دهد. البته با وجود این دوره طولانی که دو جنگ جهانی را دربر می‌گیرد، دیدگاه او در مورد دژ آسیایی به عنوان مرکز مدلهای وی ثابت باقی می‌ماند.

ویژگی و شاخص اصلی مدل مک‌کیندر درک وسیع از تاریخ جهانی است. وی آسیای مرکزی را به عنوان ناحیه محوری تاریخ می‌داند که اسب‌سواران از آن ناحیه بر اروپا و آسیا مسلط گردیدند. با شروع عصر اکتشافات دریایی از ۱۴۹۲ ما وارد عصر کلمبیایی می‌شویم که توازن قدرت به صورت اساسی به قدرتهای دریایی منتقل گردید (به‌ویژه بریتانیا) در عصر بعد، تکنولوژی حمل و نقل به‌ویژه راه‌آهن، توازن را باز به نفع قدرتهای زمینی منتقل کرد و ناحیه محوری باز خود را نشان داد و این ناحیه به عنوان منطقه‌ای که دسترسی به دریا نداشته و با هلال داخلی در سرزمین اصلی اروپا و آسیا و هلال بیرونی در جزایر و خشکی ورای اوراسیا محاصره گردیده است، خود را نمایان ساخت.

مدل ۱۹۰۴ را می‌توان به عنوان توجیه جغرافیایی، تاریخی دانست که سیاست سنتی بریتانیا در نگهداری توازن قوا در اروپا (به صورتی که هیچ یک از قدرتهای قاره‌ای قادر به تهدید بریتانیا نباشند) بر آن متکی بوده است. در این موارد اعمال حساسیت‌ها در جهت ممانعت از متحد شدن آلمان با روسیه، برای کنترل ناحیه محوری و استفاده از منابع آن در جهت براندازی امپراطوری بریتانیا بود.

مدل ۱۹۱۹ مک‌کیندر از جهان، آسیای مرکزی را به عنوان سرزمین قلب که وسیع‌تر از ناحیه محوری بود، در نظر گرفت. این مدل براساس ارزیابی مجدد او از تواناییهای دریایی بود. با این وجود ساختار اصلی مدل وی ثابت باقی مانده و اصولاً ترس از کنترل آلمان بر سرزمین قلب، هنوز نقطه اصلی توجه وی بوده است.

۲-۱-۱-۲- ژئوپلیتیک در مکتب آلمانی

گرچه ایده‌های آرمان‌گرایانه بر بیشتر مطالعات مربوط به روابط بین‌الملل بین دو جنگ جهانی حاکم گردید، ولی ارزیابی‌های واقع‌گرایانه از صحنه جهانی در آلمان شکست خورده،

رونق یافته بود. ایده آرمان‌گرایانه در اینجا به سبب وجود پیمان ورسای که ناعادلانه محسوب می‌گردید، جایی نداشت. همان‌طور که پیترسن نشان داده است، هدف کوتاه مدت ژئوپلتیک آلمان، تجدیدنظر در پیمان ورسای بود. (Paterson 1987: 107-114)

اصولاً اندیشه ژئوپلتیک آلمان از راتزل تاهاوسهوفر نشانگر نیاز کشورهای بزرگ به گسترش مرزهای خود، دستیابی به فضای حیاتی، نیل به خودکفایی از نظر مواد خام، تأمین بازار برای کالاهای خود و نیازهای ناشی از رشد جمعیت بود، و در این راستا فضای وسیع جغرافیایی با قدرت ملی مترادف گردید.

با شکست سیستم تجارت آزاد به رهبری بریتانیا (در اواسط قرن ۱۹)، جهان به صورت تدریجی به سمت سیستم مبتنی بر بلوک‌بندی اقتصادی با سدهای تعرفه‌ای حرکت کرد و بنیان چنین تفکری نیز دستیابی به خودکفایی اقتصادی بود. از طرف دیگر از آنجا که آلمان مستعمرات خود را در دوره بعد از جنگ جهانی اول از دست داده بود، خودکفایی برای هاوسهوفر و همکارانش، ارتباط اساسی با فضای حیاتی و گسترش به درون اروپایی شرقی پیدا کرد.

(فالتزگراف، ۱۲۱: ۱۳۷۲)

علاوه بر آن نگرش زیستی هاوسهوفر درباره مرزها، جزء مهم دیگری از اندیشه ژئوپلتیک آلمان را تشکیل می‌داد که بر طبق این نظریه، کشورها می‌توانستند به مرزهایی دست یابند که متضمن منطقه‌ای با جمعیتی پراکنده و متفاوت باشد، یعنی منطقه‌ای که خارج از فضای حیاتی بوده و کشور مربوط را از کشورهای مجاور جدا کند (منطقه حائل). (فالتزگراف، ۱۲۲ - ۱۲۱: ۱۳۷۲)

در ژئوپلتیک آلمان، مناطق متحد نیز دارای جایگاه ویژه خود بوده‌اند. دیدگاه مناطق متحد صرفاً براساس بلوک اقتصادی استوار نبود. اینان برای مناطق متحد، پایه ایدئولوژیک نیز در نظر می‌گرفتند. در این راستا جهان به سه منطقه متحد بزرگ تقسیم می‌شد که در اختیار آلمان، ژاپن و ایالات متحده قرار داشته و به عنوان مناطق پیرامونی مرکز اعمال نقش می‌نمایند. ظهور ایالات متحده (در بعد از جنگ جهانی دوم) و تسلط آن بر اقتصاد جهانی این مفهوم از منطقه را به طور موقت بی‌معنا ساخت اما با زوال سلطه ایالات متحده بر اقتصاد جهانی، باز اعتبار گذشته خود را بدست آورد.

به صورت خلاصه، آثار نویسندگان ژئوپلتیک آلمان حاوی پنج مفهوم اساسی بود:

- ۱ - خودکفایی و بی‌نیازی از محصولات خارجی؛
- ۲ - فضای حیاتی و بی‌نیازی از محصولات خارجی؛

- ۳ - مناطق متحد با سرزمین و منابع کافی برای جمعیت یک کشور؛
- ۴ - فرض مبنی بر اینکه سرزمین اوراسیا - آفریقا چون پرجمعیت‌ترین ناحیه بوده و از گسترده‌ترین ترکیب قدرت زمینی و دریایی برخوردار است، می‌توان بر جهان تسلط یابد؛
- ۵ - حق کشورها نسبت به مرزهای طبیعی یا مرزهای ساخته دست طبیعت (فالتزگراف، صص ۱۲۲-۱۲۱، ۱۳۷۲).

۲-۱-۱-۳- ژئوپلیتیک در مکتب آمریکایی

در این رهیافت برژینسکی به صورت آشکار تفکرات مک‌کیندر را نشان می‌دهد. وی جنگ سرد را به عنوان ستیز بین اتحاد شوروی به عنوان قدرت زمینی و ایالات متحده به عنوان قدرت دریائی می‌بیند که بین آنها در مورد پیرامونی‌های اوراسیا (که در چارچوب سه سه جبهه مرگزی در اروپا، خاورمیانه و آسیای شرقی مطرح می‌شوند) ستیز وجود دارد. (Gerace 1992: 337) بدین ترتیب، از نظری وی نیز رقابت قدرت بین بازیگران اصلی سیستم بین‌الملل است که منطقه را شکل می‌دهد.

در این رهیافت، کوهن شاید نتوانسته باشد که قابل درک‌ترین برداشت از مفهوم منطقه را ارائه دهد. وی از فرضیه سرزمین قلب - حاشیه‌ای مک‌کیندر دوری جسته و تصویر جهان سیاسی را براساس مناطق ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک ترسیم می‌نماید. در دیدگاه وی محیط از نظر استراتژیک، یکپارچه نیست، بلکه دنیائی است که اساساً از هم گسیخته و بین چندین منطقه جدا از هم تقسیم شده است. وی در برخورد با این فرضیه، از مفهوم جغرافیایی موسوم به منطقه بهره می‌گیرد. به این ترتیب سلسله مراتبی متشکل از دو نوع دسته‌بندی، یعنی منطقه ژئواستراتژیک (که نمایاننده نوع ویژه‌ای از کنش‌ها و واکنش‌ها در بخش بزرگی از جهان است) و منطقه ژئوپلیتیک (که به بخش‌های جغرافیائی کوچکتر در داخل مناطق ژئواستراتژیک گفته می‌شود) را ارائه می‌نماید. این بخش‌ها معمولاً در یک یا تمامی زمینه‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی تحت نفوذ یکی از ابر قدرتها بوده و هر کدام نیز ممکن است به چندین منطقه ژئوپلیتیک تقسیم گردند. البته در نوشته‌های سال ۱۹۸۲ کوهن تحولی به چشم می‌خورد و آن اینکه وی ژاپن و چین و اروپا را قدرتهای جهانی نوین می‌خواند که در صف ایالات متحده و قدرتهای دیگر قرار می‌گیرند. بنابراین نقشه ترسیمی وی از جهان ژئوپلیتیک، دنیای چند قدرتی با مناطق زیادی است که نفوذ ابرقدرت‌ها در آن تداخل یافته است. (Cohen 1973)

۲-۱-۲- مراحل شکل‌گیری منطقه از دیدگاه رهیافت قدرت محور و ژئوپلیتیک

با توجه به دیدگاه‌های مذکور موضوع شکل‌گیری منطقه یکی از مهم‌ترین موضوعات این رهیافت است. از بعد ژئوپلیتیک، در ترسیم فرآیند شکل‌گیری می‌توان از یک مدل سه مرحله‌ای استفاده کرد. اساس این مدل بر پایه دیدگاه سنتی در روابط بین‌الملل قرار داشته است. این مدل زندگی را چرخه‌ای مداوم از سلطه دانسته و نیز معتقد است که خواست مبتنی بر سلطه بر دیگران و نیز مقاومت طرف دیگر در برابر آن، در کل تاریخ بشری به صورت دیالکتیکی عمل نموده است. براساس این مفروضات مدل به ترسیم سه مرحله‌ای شکل‌گیری منطقه و جایگاه آن در سیاست بین‌الملل می‌پردازد.

اولین عنصر که در این مدل باید به آن توجه کرد، مسئله مرکز - پیرامون می‌باشد که مادر سه مرحله با آن مواجه هستیم. در مرحله اول ما دارای یک مرکز اصلی هستیم که گسترش از آنجا شروع می‌گردد. این مرکز اصلی در تقاطع بین فرهنگ مادر با فرهنگ‌های دیگر قرار دارد (شکل ۱) مرکز مذکور برای مقاصد دوگانه حفظ و نیز گسترش سرزمین اصلی ایجاد شده است. مرکز ایجاد شده توسط کارگزار فرهنگ اصلی، برای تامین ثبات منطقه و نیز استفاده از وضعیت‌های گوناگون در جهت منافع خود، به درون سرزمین فرهنگ‌های دیگر نفوذ می‌نماید. قبل از هر چیز این مرکز به طرف پیرامون خود که از لحاظ ثروت و غنای فرهنگی از مرکز ضعیف‌تر است، حرکت می‌کند.

در مرحله دوم، از آنجا که بخش مرکزی دارای تجانس فرهنگی نسبتاً بالایی است. این امر توجیهی برای اقدام در جهت دستیابی به وحدت بیشتر (در نواحی که تحت کنترل دولت مرکزی جدید می‌باشد) خواهد بود. در این مرحله دولت در حال گسترش، دو منطقه ژئوپلیتیک متفاوت را با هم متحد می‌نماید؛ منطقه نخست در درون سرزمین تاریخی فرهنگ مادر قرار دارد و در حالی که منطقه دوم، گستره‌ای است که از فرهنگ‌های متفاوت دیگر بدست آورده است. اولی در ابعاد مختلف نسبتاً ضعیف است.

بعد از اینکه این بخش توانست از لحاظ داخلی سلطه خود را تحکیم بخشیده و وحدتی را شکل دهد (شکل‌گیری کشور) - از آن پس به عنوان یکی از بازیگران صحنه سیاست بین‌الملل مطرح خواهند شد. در این مرحله این بازیگر با فشارهای خارجی ناشی از سایرین مواجه می‌باشد، چرا که هر کدام در پی منافع ملی و امنیت خود بوده و بدین سبب نواحی از تلاقی و تعارض منافع نمایان می‌گردد. از اینجاست که این دولت سعی می‌کند با کنترل بر نواحی بیرون از

مرزهای خود و ایجاد و دست‌یابی به دولت‌های اقماری و ایجاد دایره‌ای از چنین دولت‌های منطقه‌ای، حائلی بین خود و سایر بازیگران پدید آورد و بدینوسیله هم ابزار قدرتی در مقابل سایرین به دست آورد و هم به عنوان ابزاری جهت محدود کردن سایرین مورد استفاده قرار دهد.

۲-۱-۳- جمع‌بندی نهایی از منطقه در رهیافت مذکور

در مجموع، در این رهیافت، عنصر اساسی در شکل‌گیری منطقه، منافع ملی و نوع استراتژیهای بازیگران اصلی نظام بین‌المللی در جهت دستیابی به منافع می‌باشد. از آنجا که این بازیگران در رقابت و شاید به عبارت بهتر در ستیز با یکدیگر می‌باشند، لذا استراتژیهای گوناگونی را در مقابل حریف انتخاب می‌نمایند. بدین ترتیب بخش‌های ویژه‌ای از جغرافیای جهان، اهمیت زیادی را در استراتژی آنها به خود اختصاص می‌دهند. این حوزه‌ها ممکن است به عنوان ابزاری در جهت سد نفوذ رقیب مورد استفاده قرار گیرد یا ممکن است از امکانات و منابع آن در جهت افزایش قدرت خود استفاده نماید. بدین صورت ما می‌توانیم تعریف زیر را از منطقه ارائه دهیم:

حوزه‌هایی از جهان که به دلیل اهمیت استراتژیک آنها در استراتژی بازیگران اصلی نظام بین‌الملل و نیز به دلایل موقعیت‌های مادی و جغرافیایی آنها در افزایش تواناییهای یکی از طرفها و در مقابل، کاهش تواناییهای حریف، دارای موقعیت برتری در سیاست جهانی می‌گردند.

۲-۲- رهیافت نوین قدرت محور (ساختارگرایی)

اصولاً علاوه بر نگرش‌های سنتی قدرت محور به علت شکل‌گیری منطقه که در قالب مفهوم ژئوپلتیک پردازش شده است، موج نوین واقع‌گرایی یعنی ساختارگرایی والتزی (Waltz 1979) علل شکل‌گیری منطقه را براساس مفهوم علمی ساختار تحلیل می‌نماید. از این منظر منطق علمی پدیدار شد. منطقه براساس منطق الگوهای رفتاری ناشی از ساختار مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. به طور کلی با نگرش ساختارگرایانه به شکل‌گیری منطقه، دوگرایش نظری را می‌توان تشخیص داد که عبارتند از: الف: گرایش هژمونیک (با تأکید بر موارد زیر در شکل‌گیری منطقه):

۱- شکل‌گیری منطقه ناشی از خواست هژمون؛

۲- سیاست همنازی با هژمون؛

۳- سیاست مقابله واحدها با هژمون؛

۴- هژمونی مبتنی بر همکاری.

ب: گرایش‌های نظری مبتنی بر کثرت قدرت

در گرایش‌های نظری هژمونیک فرض بر آن است که ساختار قدرت به گونه‌ای است که تنها یکی از واحدهای نظام از توانایی و اراده اعمال قدرت بر سایرین برخوردار است. در این وضعیت و محیط، به چهار دلیل عملی ممکن است منطقه پدیدار شود. نخست اینکه منطقه ممکن است بدین دلیل ظاهر گردد که هژمون به منظور مدیریت بهینه نظام آن را به چندین نظام تابعه (منطقه) تقسیم نموده و از این طریق نظم مورد نظر خود را با هزینه کمتر به وجود آورد. در این حالت هرکدام از مناطق دارای سازو کارهای بومی حفظ نظم و امنیت خود می‌باشند اما تمامی آنها تحت نظارت عالی‌ه هژمون و در راستای نظم مورد نظر آن عمل می‌نمایند.

دومین علت شکل‌گیری منطقه در این گرایش را بایستی در سیاست همنازی واحدها با هژمون جستجو کرد. این سیاست تا حدود زیادی به واحدهای ضعیف و کوچک نظام تعلق دارد. برخی از واحدها ممکن است به این نتیجه رهنمون گردند که نظم و امنیت آنها بدون همکاری با هژمون تأمین نخواهد شد. به همین سبب ممکن است سیاست همکاری با هژمون را در پیش گیرند و در بسیاری از موارد به دلیل پیوند امنیتی بین این واحدها ممکن است الگوی رفتاری آنها حالت جمعی به خود گیرد و منجر به شکل‌گیری منطقه شود (مانند کشورهای کوچک حوزه خلیج فارس)

سومین بخش از علل شکل‌گیری منطقه، در سیاست احتمالی واحدها در مقابله با هژمون نهفته است و به عبارتی منطقه به این دلیل شکل می‌گیرد که برخی از واحدها برآنند تا با هژمون مقابله کنند و یا سعی در کاهش حوزه اثرگذاری آن در روابط بین‌الملل داشته باشند. این وضعیت به‌ویژه در دو دوره زمانی ممکن است بیشتر احتمال وقوع داشته باشد؛ نخست در دوره رشد هژمونی نوین است که هنوز هژمون نتوانسته است استیلاء خود را بر کل گستره نظام اعمال نماید و دوم دوره زوال هژمونی است که در آن هر روز، از گستره استیلائی آن کاسته می‌شود.

سرانجام هژمونی مبتنی بر همکاری بخشی از علل شکل‌گیری منطقه را توضیح می‌دهد. بر این اساس در گستره‌های مختلف جغرافیایی واحدهای متعددی وجود دارند که بین آنها ممکن است ساختار هرمی و سلسله‌مراتبی قدرت شکل گرفته باشد به عبارتی در هر کدام از گستره‌های مذکور یکی از این واحدها بر سایرین برتری داشته باشد. (مثلاً روسیه در گستره حوزه آسیای

میانہ وقفاز). واحد برتر ممکن است به چند دلیل زیر استراتژی همکاری با واحدهای ضعیف‌تر را در پیش بگیرد و از این طریق منطقه‌ای خاصی را به وجود آورد؛ این دلایل عبارتند از:

- بهره برداری از امتیازات ناشی از گستره؛

- بهره‌مندی از ثبات احتمالی؛

- گسترش ایده‌ها؛

- بهره‌گیری از امتیازات مشمولیت.

نخستین دلیل انتخاب استراتژی همکاری با واحدهای کوچکتر و شکل بخشیدن به منطقه، بهره‌مندی از امتیازات ناشی از گستره سرزمینی است. هژمون با اتخاذ این استراتژی می‌تواند به تجمع قدرت موجود در آن گستره اقدام نماید و از این طریق توان چانه‌زنی خود را در روابط بین‌الملل افزایش دهد.

از سوی دیگر با همکاری می‌تواند، ثبات احتمالی را ایجاد و تهدیدات مختلفی که ممکن است در آن گستره علیه امنیت ملی آن ایجاد شود را خنثی کند و بدین طریق از هزینه‌های امنیتی خود بکاهد و این هدف دومین دلیل شکل‌گیری و شکل بخشیدن به منطقه محسوب می‌گردد. سرانجام گسترش ایده‌ها و وارد ساختن سایرین به درون حوزه نفوذ فرهنگی و اقتصادی به عنوان سومین و چهارمین دلیل حرکت هژمون به سمت منطقه سازی است و از این طریق می‌تواند نوعی انسجام سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را در حوزه‌های همجوار خود ایجاد نماید که این اقدام پیامدهای مثبت امنیتی را در پی خواهد داشت.

دومین گرایش نظری بر کثرت قدرت تأکید دارند. اصولاً سیستم‌ها از توزیع قدرت متحول می‌گردند بنابراین ممکن است از حالت هژمونیک خارج و به سمت دو قطبی یا چند قطبی حرکت کنند. در این حالت می‌توان شاهد رقابت قدرت بین قطبهای قدرت و پدیدار شدن مناطق ژئواستراتژیک و ژئوپلتیک بود که در نگرش‌های سنتی قدرت محور مورد تأکید قرار گرفته‌اند.

در پارادیم ساختارگرایی علاوه بر تبیین شکل‌گیری منطقه، انواع احتمالی مناطق نیز مطرح می‌گردد. بر این پایه باید به دو متغیر منافع هژمون یا واحدهای قدرتمند و سطح رقابت‌ها توجه کرد. براساس میزان منافع و در نتیجه علاقه واحدهای هژمون به منطقه، منطقه جذاب و غیر جذاب شکل می‌گیرد. مناطق جذاب مناطقی هستند که به دلیل ماهیت و منافع آن از محوری در کارکرد نظام بین‌الملل برخوردار بوده و بنابراین میزان تمرکز هژمون بر آن بسیار بالاست. این در حالی است که مناطق غیر جذاب از چنین ویژگی برخوردار نیستند (Gil Merom 2003)

pp.109-135 از سوی دیگر برحسب میزان رقابت قدرت‌ها در این مناطق نیز دو نوع مناطق آشوب و مناطق آرام شکل می‌گیرد. مناطق آشوب مناطق غیرجذاب و ناکارایی هستند که به دلیل عدم توجه قدرت‌های هژمون با معضل نظم روبه‌رو بوده و معمای امنیت، معمایی جدی محسوب می‌گردد. این در حالی است که مناطق آرام مناطقی هستند که به دلیل اهمیت آن، هژمون مسئولیت تحمیل نظم را بر آن به عهده داده و سازوکارهای مدیریتی آن از کارایی لازم برخوردار است.

۲-۳- نوکارکردگرایی

از دیدگاه نوکارکردگرایی شکل‌گیری مناطق مستلزم طی سه مرحله اساسی زیر است:

- مرحله خیزش؛
- مرحله سرایت؛
- مرحله پایانی.

شروع مرحله خیزش مستلزم وجود مجموعه‌ای از علت‌ها و شرایط تسهیل‌کننده می‌باشد. عمده‌ترین علت شروع مرحله خیزش، پیدایش نیازهای اقتصادی و اجتماعی است که واحدها مجبور به ارائه پاسخ مناسب به آنها هستند. به عبارتی واحدها با مسائل و مشکلات متعددی روبه‌رو می‌گردند که عمدتاً جنبه فنی و تکنیکی دارد و پیچیدگی فزاینده‌ای را سبب خواهند شد که کارکردهای نوینی را در سیستم به وجود می‌آورند و پاسخ به آنها مستلزم ایجاد سازوکارهای نوینی است.

از سوی دیگر ژوزف نای برای شکل‌گیری منطقه و تسهیل فرآیند خیزش و سایر مراحل شرایط زیر را ضروری می‌داند: (Dougherty and pfaltzgraff, 2001, P.517)

- تقارن و برابری اقتصادی واحدها؛
- مکمل بودن ارزش‌های نخبگان؛
- وجود کثرت‌گرایی سیاسی؛

- توانایی واحدها به انطباق و پاسخ‌گویی به نیازهای محیطی.

با شروع مرحله خیزش و همکاری در زمینه‌های اقتصادی و فنی، در صورت مثبت بودن تجربه در این حوزه، همکاریها ممکن است به سایر حوزه‌ها نیز سرایت نماید و فشارهای فزاینده‌ای بر رهبران در جهت توسعه و گسترش این نوع همکاری‌ها وارد گردد. به عبارتی در این مرحله، جامعه عنصر سیاسی شدن را تجربه می‌کند. با گسترش همکاری‌ها در یک گستره، فشار بر واحدها جهت

تحکیم اتحادهای ظاهر شده افزایش می‌یابد این در حالی است که رقابت سایر واحدهای خارج از گستره و تلاش آنها نیز برای ایجاد اتحادهای نوین سبب تلاشی واحدهای درگیر در فرآیند همگرایی جهت تلاش بیشتر برای همگرایی می‌گردد. (سیف‌زاده ۱۳۷۶، صص ۳۱۹-۳۰۶).

سرانجام مرحله نهایی همگرایی عیان می‌گردد که در حقیقت منطقه به صورت آشکار نمودار خواهد شد. از دیدگاه کارل دویچ مناطق مذکور می‌توانند به دو حالت جامعه امنیتی کثرت‌گرا با مدل فدرالی و مناطق امنیتی ادغام شده به وجود آیند و به حیات خود ادامه دهند. (Deutch, 1978, ch :18)

۲-۴- رهیافت هویت محور

دیدگاه هویت محور، بر عوامل داخلی در شکل‌گیری منطقه تأکید دارد. در این راستا سنت‌های فرهنگی، تاریخی و مذهبی مشترک در زمره بهترین متغیرهایی تعریف‌کننده منطقه به شمار می‌آیند هر چند که ممکن است برخی از عوامل خارجی مانند چالش‌های فرهنگی اجتماعی. نیز در تعریف منطقه مدنظر قرار گیرد و برای نمونه شکل‌گیری مناطقی مانند منطقه جهان اسلام، منطقه اروپا و یا شکل‌گیری مفاهیم نوینی چون هویت آسیایی در برابر غرب. را می‌توان براساس دیدگاه هویت محور تشریح نمود.

در این دیدگاه مناطق به صورت ذهنی تعریف خواهند شد و به همین سبب برخی مفهوم مناطق شناختی را برای توضیح و تشریح منطقه و شکل‌گیری آن به کار برده‌اند. (Andrew Hurrell 1995, p. 41)

۲-۵- رهیافت ارتباطات کارل دویچ

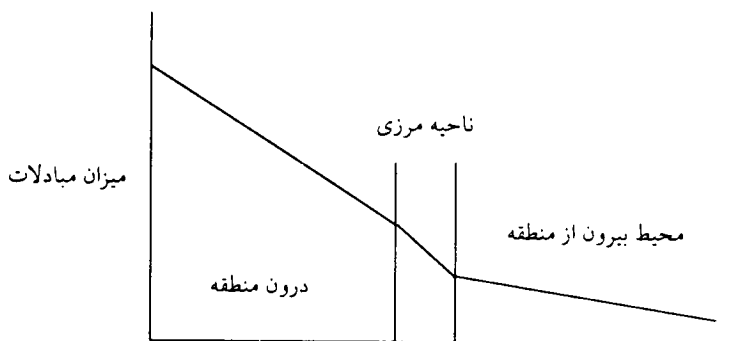
کارل دویچ متغیرهای اساسی شکل دهنده به منطقه را به صورت زیر بیان می‌کند:
- واحدهای تشکیل دهنده منطقه که وی گروهی از مردم، واحد جغرافیایی یا سرزمین‌هایی می‌داند که کشور نامیده می‌شود؛

- ماهیت مرزهای منطقه، این مرزها صرفاً خطوط ترسیمی جغرافیدانان بر روی نقشه نمی‌باشد بلکه آنچه واقعاً یک مرز را ایجاد می‌کند، کاهش شدید در جریان مبادلات است. شدت و تراکم جریان مبادلات با افزایش فاصله کاهش خواهد یافت.

در مجموع مرزها به دو نوع اساسی پله‌ای، کارکردی و آستانه‌ای تقسیم می‌شوند. در مرزهای

پله‌ای، کارکردی، جریان کاهش مبادلات در رسیدن به یک نقطه ویژه بسیار کم می‌باشد، ولی بعد از رسیدن به آن نقطه شدیداً کاهش خواهد یافت و بعد از آن دوباره سیر نزولی آن کم می‌گردد. شکل زیر شکل‌گیری این نوع مرز را به خوبی نشان می‌دهد:

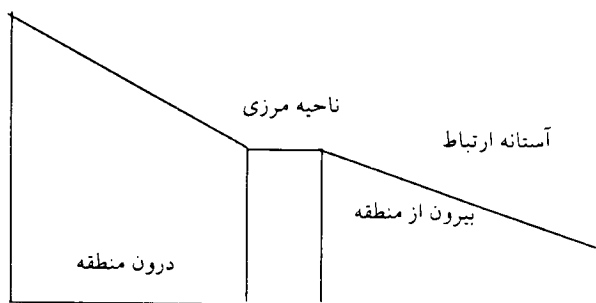
شکل ۱: مرزهای پله‌ای، کارکردی از شکل‌گیری منطقه



Source: Karl W. Deutch "Security Community" in James Resenau (ed): International Politics and Foreign Policy, (New York, Free Press, 1969), p. 100.

نوع دوم از مرزها، مرزهای آستانه‌ای است. در اینجا مبادلات به طور پایدار و یکنواختی کاهش می‌یابد. شکل زیر نمونه‌ای از این نوع مرزها را نشان خواهد داد.

شکل ۲: مرزهای آستانه‌ای در شکل‌گیری منطقه



Source: Ibid.

سرانجام وی چنین نتیجه می‌گیرد که مرزهای منطقه را می‌توان به عنوان مکانی دانست که در آن کاهش عمده‌ای در میزان مبادلات صورت می‌گیرد. البته چنین مرزهایی با توجه به انواع متفاوتی از مبادلات شکل خواهد گرفت. (Deutch 1969:98-104)

کارل دوویچ معتقد به گونه‌بندی متمایز از مناطق در نظام جهانی است که دو گونه مناطق امنیتی ترکیبی و کثرت‌گرا در زمره مهم‌ترین آنها محسوب می‌گردد. از دیدگاه وی شکل‌گیری هرکدام از آنها مستلزم وجود پیش شرطهای مختلفی است.

مهم‌ترین پیش شرطهای جوامع امنیتی ترکیبی عبارتند از:

- سازگاری متقابل ارزشها در میان واحدها؛

- انتظار دستیابی به پاداش و منافع بیشتر؛

- انتظار بازیگران از دستیابی بیشتر به توانایی‌های اجرایی و سیاسی؛

- باور بازیگران به رشد اقتصادی بیشتر؛

- وجود سطح مناسبی از ارتباطات بین واحدهای مربوطه؛

- تلاش نخبگان سیاسی؛

- ارتباطات انسانی و جغرافیایی بین مرزی در میان واحدها؛

- ارتباطات و تعاملات متقابل بین واحدها، حداقل در چند سطح موضوعی؛

- قابلیت پیش‌بینی رفتار واحدها. (Deutch, 1978:243)

از سوی دیگر از دیدگاه وی پیش شرطهای شکل‌گیری جوامع کثرت‌گرا عبارتند از:

- سازگاری در ارزشهای سیاسی مهم؛

- توانایی حکومت‌ها و طبقات سیاسی مربوط در پاسخ‌گویی به نیازها و پیامها و اقدامات

یکدیگر بدون توسل به خشونت

- قابلیت پیش‌بینی متقابل رفتارهای سیاسی، اقتصادی یکدیگر. (Deutch, 1978, 244, 245)

۲-۶- نگرش نظام تابعه

در دهه‌های اخیر به علت کاربرد نظریه عمومی نظام‌ها در روابط بین‌الملل، مفهوم نظام تابعه به عنوان یک مفهوم تحلیلی مطرح گردیده است که بخش‌های تشکیل دهنده نظام بین‌الملل را نشان می‌دهد. در این میان ویلیام تامپسون، برچر و کانتوری، اسپینگل بیش از همه به این موضوع توجه نموده‌اند.

به نظر ویلیام تامپسون نظام تابعه صرفاً جزئی از نظام بزرگتر با خصوصیات ویژه خود می‌باشد. دارای ساختار و مرزهای مشخصی است که سبب تمایز آن از محیط می‌شود. مرزهای نظام تابعه الزاماً مرزهای جغرافیایی نمی‌باشند. بلکه بستگی به نحوه نگرش نخبگان ملی دارد. وی شرایط لازم و کافی برای نظام تابعه را به صورت زیر بیان می‌کند:

- الگویی از روابط متقابل در میان بازیگران، به میزانی که تغییر در یک نقطه بردیگر نقاط آن تأثیر گذار باشد؛

- مجاورت واحدها؛
- شاهدان داخلی و خارجی آن را به عنوان یک ناحیه متمایز به رسمیت بشناسند؛
- وجود حداقل دو یا چند واحد. (Thompson, 1973:96-101)
- برچر نیز برای نظام تابعه شش شرط لازم می‌داند:
- تحدید آن براساس منطقه جغرافیایی؛
- وجود حداقل سه واحد تشکیل دهنده؛
- مورد شناسایی قرار گرفتن از طرف سایرین به عنوان بخشی جدا؛
- ضعیف تر بودن واحدهای نظام تابعه، در مقام مقایسه با واحدهای نظام مسلط؛
- خود را به عنوان یک منطقه دانستن؛
- شدت زیاد رسوخ پذیری نظام تابعه در مقابل نظام مسلط.
- مهم‌ترین ویژگی‌های ساختاری آن نیز عبارتند از:
- سطح قدرت در نظام تابعه؛
- لایه‌های موجود قدرت در نظام؛
- وجود یا عدم وجود سازمان سیاسی؛
- وجود سازمانی نظامی؛
- وجود سازمان اقتصادی؛
- شدت کنش متقابل در نظام تابعه؛
- شدت رسوخ پذیری و همچنین توان نفوذگذاری.
- علاوه بر آن ویژگی‌های مربوط به بافت آن عبارتند از:
- سطح و میزان ارتباطات؛
- تجانس در ارزشها؛

- میزان شباهت در نظام‌های سیاسی؛

- ثبات داخلی واحدهای آن. (Brecher, 1969, pp.117-139)

سرانجام کانتوری واشپیگل نیز منطقه را به عنوان نظام تابعه در سیاست بین‌الملل مطرح می‌کنند. اینان قبل از هر چیز به ترسیم عرصه‌های سیاست بین‌الملل پرداخته و آن را به سه عرصه جهانی، منطقه‌ای و کشوری تقسیم می‌نمایند. براین اساس سه نوع نظام مسلط، تابعه و داخلی شکل می‌گیرد. نظام مسلط در عرصه جهانی وجود داشته و قدرتمندترین کشورها را در بر می‌گیرد. نظام تابعه، روابط متقابل را در درون منطقه شامل خواهد شد و این در حالی است که نظام داخلی شامل کشور و سازمان‌های آن می‌باشد.

براین اساس، منطقه نواحی از جهان است که واحدهای تشکیل دهنده آن، از لحاظ جغرافیایی در مجاورت با یکدیگر قرار گرفته و امور مربوط به سیاست خارجی آنها به یکدیگر مرتبط می‌باشد. فعالیت‌ها و اقدامات دیگر اعضاء مشارکت کننده در منطقه از متغیرهای تعیین کننده سیاست خارجی واحد منطقه‌ای به شمار می‌رود. در حالی که ممکن است اعضای از مناطق خاص، دارای علائق خارج از منطقه باشند اما در درجه نخست علاقه ویژه آنها مربوط به مسائل منطقه خود می‌باشد و در شرایط معمولی تا زمانیکه جایگاه دائمی خود را در منطقه به دست نیاورده یا نتواند آثرا حفظ کند قادر به دستیابی به موفقیت در سایر نقاط یا مناطق نخواهد بود.

از دیدگاه این دو، متغیرهای زیر در ترسیم حدود نظام تابعه مورد توجه قرار می‌گیرند:

۱ - هر کشور تنها عضو یک نظام تابعه می‌باشد، به استثنای دو مورد: یکی قدرتمندترین کشورها که در نظام‌های تابعه مختلف مشارکت خواهند داشت و دوم اینکه برخی از کشورها در حد فاصل بین دو نظام تابعه قرار دارند و ممکن است هر دو نظام تابعه مجاور محسوب گردند؛

۲ - حدود تمامی نظام‌ها تابعه با توجه به معیار جغرافیایی مشخص می‌شوند؛

۳ - در درون مرزهای نظام، بین عوامل جغرافیایی، سیاسی و اجتماعی کنش متقابل برقرار است؛

۴ - روابط سیاسی بومی (تضاد یا همکاری) عامل جغرافیا و زمینه‌های اجتماعی و تاریخی به شرح و ترسیم حدود نظام تابعه کمک می‌نمایند؛

۵ - قدرت‌های خارجی نیز نقش مهمی در شرح و ترسیم یک نظام تابعه دارند؛

۶ - گرچه مرزهای جغرافیایی تغییر نمی‌کنند یا به ندرت تغییر می‌نمایند ولی متغیرهای

سیاسی و ایدئولوژیکی سیال خواهند بود. بنابراین ضمن دقیق بودن مفهوم، نوعی پویایی نیز در آن دیده می‌شود؛

۷ - نظام تابعه از یک یا دو و یا چند کشور تشکیل می‌گردد که به یکدیگر نزدیک بوده و کنش متقابلی بین آنها وجود دارد و نیز رشته‌های ارتباطی نژاد مشترک، ریشه‌های تاریخی، فرهنگی، زبانی و احساس هويت مشترک در میان آنها مشاهده می‌گردد. کانتوری واشپینگل با توجه به چهار متغیر سطح و میزان انسجام، ماهیت ارتباطات، سطح قدرت و ساختار روابط، نظام تابعه را نیز به سه بخش اساسی زیر تقسیم می‌کنند:

- بخش مرکزی

- بخش پیرامونی

- قدرت مداخله‌گر

بخش مرکزی از یک یا چند کشور تشکیل شده است که مرکز ثقل سیاست بین‌المللی منطقه‌ای را شکل می‌دهند ولی معمولاً بخش مرکزی از چند کشور که دارای زمینه‌های سیاسی، اجتماعی مشترک بوده و یا به زمینه‌های سازمانی و یا فعالیت‌های مشترک دیگر دست می‌یابند، تشکیل می‌گردد. بر این اساس این بخش با توجه به چهار متغیر الگویی یعنی سطح انسجام، ماهیت ارتباطات، سطح قدرت و ساختار روابط تعیین می‌شود.

اصولاً وجود حداقلی از انسجام از جمله عوامل ضروری شکل‌گیری بخش مرکزی است. این انسجام درجه‌ای از شباهت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و کنش متقابل در درون گروهی خاص از کشورها را در بر می‌گیرد. به علاوه انسجام سازمانی نیز باید مورد ملاحظه قرار گیرد. در مجموع انسجام سیاسی، اقتصادی، اجتماعی به شکل‌گیری بخش مرکزی کمک می‌کند.

دومین متغیر یعنی ماهیت ارتباطات که در قالب ارتباطات شخصی، وسایل ارتباط جمعی، مبادله میان نخبگان و امکانات حمل و نقل مطرح می‌شود، ما را بیشتر می‌تواند در مورد ماهیت بخش مرکزی آگاه کند. متغیر سوم یعنی سطح قدرت نیز ما را از توانایی‌های موجود در نظام آگاه می‌کند. توزیع قدرت در بخش مرکزی نظام تابعه به عنوان یک کل، نشان دهنده فرآیندهای سیاسی موجود در آن منطقه می‌باشد. اصولاً درجه تسلط قدرتهای برتر در بخش مرکزی می‌تواند با مقام و منزلت قدرتهای ضعیف‌تر برخورد پیدا کند و در نتیجه ارزیابی شکاف قدرت بین قوی‌ترین و ضعیف‌ترین واحدهای نظام را ضروری می‌سازد.

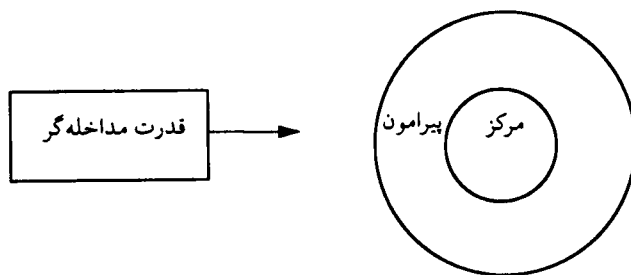
سرانجام چهارمین متغیر یعنی ساختار روابط در تبیین بخش مرکزی ضروری است. البته این

متغیر شدیداً وابسته به متغیر سوم یعنی ساختار قدرت می‌باشد، چراکه ساختار قدرت ما را از دینامیک‌های موجود آگاه کرده و تأثیر زیادی بر روابط داخلی آنها بر جای می‌گذارد.

بخش پیرامونی، شامل تمامی کشورهای است که در یک نظام تابعه معین، به دلیل متغیرهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، اجتماعی یا سازمانی از بخش مرکزی حذف می‌گردند اما با تمامی این وجود، در سیاست‌های مربوط به نظام تابعه اعمال نقش می‌نمایند. در حالی که بخش مرکزی از میزان قابل توجهی از تجانس سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برخوردار است، بخش پیرامونی از چنین تجانسی محروم می‌باشد. بخش پیرامونی اصولاً نامتجانس بوده و معمولاً کنش متقابل کمی میان اعضاء پیرامونی وجود دارد. اصولاً حداقل شرایط لازم برای عضویت در بخش پیرامونی، موضوع جغرافیایی است.

قدرت مداخله‌گر نیز از مشارکت قدرت مهم خارجی و به عبارتی دیگر نظام جهانی کنترل نظم، در روابط بین‌الملل نظام تابعه خود را نمایان می‌سازد. در حالی که بخش مرکز - پیرامون هر دو شامل کشورهایی هستند که در درون منطقه قرار دارند، ولی این تنها کشورهای مذکور نیستند که نقشی را در فعالیت‌های نظام تابعه بازی می‌کنند، بلکه کشورهای خارجی نیز در این نظام شرکت کرده و بدین ترتیب یکی از اجراء آن محسوب می‌شوند. در اینجا است که می‌توان ارتباط بین نظام تابعه و نظام بین‌المللی را مشاهده کرد، چراکه قدرت مداخله‌گر و بخش کنترل معمولاً از قدرت‌های اصلی نظام بین‌المللی تشکیل شده و حلقه پیوند بین نظام تابعه و بین‌المللی به شمار می‌رود.

شکل ۳. بخش‌های مختلف نظام تابعه



در این راستا اصولاً قدرت‌های مداخله‌گر یا بخش کنترل جهانی به هشت صورت زیر در سیاست‌های نظام تابعه مشارکت می‌نمایند و سعی در حفظ نظم سیستمی دارند که عبارتند از:

- ترتیبات و نهادهای چند جانبه؛
- ترتیبات دو طرفه مانند پیمان امنیت متقابل؛
- مداخله نظامی جهت نگهداری وضع موجود یا بازگرداندن وضع سابق؛
- براندازی؛
- بهره‌گیری از ابزارهایی مانند سازمان ملل متحد برای دخالت در امور منطقه؛
- فعالیت فرهنگی و تبلیغات؛
- تجارت و سرمایه‌گذاری اقتصادی. (Cantori and Spiegel 1974)

۷-۲- نگرش مرکز - پیرامون به منطقه (دیدگاه والرشتاین)

به طور کلی والرشتاین طرحی ساختاری از نظام جهانی ارائه می‌کند. وی ریشه نظام را در قرن شانزده دانسته و عنصر اصلی و اساسی را در سامان یافتن نظام در اصل تقسیم کار می‌داند. در چنین طرحی نظام جهانی به دو گونه اقتصاد جهانی و امپراتوری جهانی تقسیم می‌شوند که با توجه به پایان عمر امپراتوریا، اقتصاد جهانی تنها نظام جهانی موجود تصور می‌گردد که دارای مرزهای کارکردی، جغرافیایی بوده و ساختارهای مرکز - پیرامون و شبه پیرامون را در خود جای داده است. علاوه بر آن با طرح عناصر ساختاری و متغیرهای مربوط به روندها، مکانیزم‌های باره تولید و نظم سیستمی را نشان می‌دهد.

الرشتاین نظام جهانی را نظام اجتماعی می‌داند که دارای مرزها، ساختارها، گروه‌ها و واحدهای عضو، قواعد و تداوم می‌باشد. از دیدگاه وی قبایل، جوامع و حتی دولت‌های ملی، نظام‌های فراگیر نمی‌باشند؛ چرا که برای تأمین نیازمندیهای خود وابسته به سایر نظام‌ها هستند اما نظام‌های جهانی چنین نیستند. بنابراین سیستم جهانی، نظام فراگیری است که می‌توان ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را در درون آن تشخیص داد.

الرشتاین ویژگی‌های ساختاری و اصلی نظام جهانی مدرن را در اروپای قرن ۱۶ مورد بررسی قرار می‌دهد. او دو نوع اساسی از نظام جهانی را متمایز می‌نماید. نخستین نظام جهانی، اقتصاد جهانی است که از تقسیم سرزمینی کار در میان واحدهای سیاسی شکل می‌گیرد. دومین نوع از نظام جهانی، در برگیرنده ساختار سیاسی واحدی است که وی امپراتوری جهانی می‌نامد. از بعد تاریخی، اقتصادهای جهانی یا دچار از هم پاشیدگی شده و یا تمایل به تبدیل شدن به امپراتوری جهانی دارند، اما ویژگی منحصر به فرد اقتصاد جهانی اروپای قرن ۱۶، انعطاف‌پذیری

و مقاومت در برابر تبدیل شدن به امپراتوری جهانی است.

سرمایه داری تجاری براساس نظام سرزمینی مبادله کالاها‌ی اساسی رشد نموده و متحول گردیده است. ویژگی اساسی و ساختاری این نظام جهانی، تقسیم کار بین نواحی مرکزی در حال ظهور و تولیدکننده کالاها‌ی صنعتی و نواحی پیرامونی تولیدکننده مواد خام می‌باشد و مرزهای نظام با توجه به گستره و شدت تولید و مبادله اقتصادی تعریف می‌گردد. تمامی نواحی موجود در نظام، درگیر تولید کالاها‌ی اساسی برای مبادله در بازار جهانی هستند. تغییر در نظام تولید و مبادله، تأثیر گسترده‌ای بر ساختار داخلی نواحی موجود در نظام جهانی دارد.

همان‌طور که در طرح ساختاری نظام جهانی والرش‌تاین مشاهده گردید، از زاویه‌ای نوین می‌توان به خرده نظام‌های تشکیل دهنده نظام بین‌المللی نگرست و آن نیز برداشت مرکز - پیرامونی مبتنی بر تقسیم کار جهانی است که در آن هر کدام از حوزه‌ها و گستره‌های نظام بین‌الملل براساس جایگاه خود در تقسیم کار جهانی تعریف شده و فرآیندها و ساختارهای مختلفی را نیز در درون خود جای داده‌اند و به این سبب با نظام کنترل جهانی در ارتباط می‌باشند و این نظام برای ایجاد نظم به طور عام از سازوکارهای متناسب بهره می‌برد. از سوی دیگر می‌توان نگرش مرکز - پیرامونی را به عنوان روح کلی حاکم بر مناطقی تصور کرد که ممکن است براساس بینش‌های مختلف مطروحه شکل گیرند. (Wallerstein, 1975, 1980, 1984)

۲-۸- نگرش سیبرنتیک به منطقه در سیاست بین‌الملل و طرح نظریه نوین در

مطالعه منطقه

بدین ترتیب با طرح دیدگاه‌های مختلفی که پیرامون مطالعه منطقه به عنوان یک نظام تابعه ارائه شده است، این واقعیت نمایان می‌گردد که برداشت‌های مذکور صرفاً در توصیف شکل‌گیری و ساخت درونی منطقه قابلیت کاربرد دارند و در تبیین پدیده نظم به عنوان محور اساسی مطالعات منطقه‌ای ناکارای می‌باشند و بر همین اساس بایستی به ارائه دیدگاهی نوین پرداخت. به نظر نگارنده بهره‌گیری از سیبرنتیک می‌تواند در رفع ناکارایی مذکور مؤثر باشد، چرا که سیبرنتیک موضوع نظم را در نظام‌ها مد نظر قرار داده و چگونگی شکل‌گیری و ساماندهی آن را تبیین می‌نماید و از سوی دیگر سیبرنتیک علم کنترل در نظام‌ها و به همین سبب می‌توان از دیدگاه‌های قبلی، در تبیین شکل‌گیری نظام تابعه بهره جست و سیبرنتیک را در جهت تبیین نظم

آنها به کار برد.

به عبارتی روشن تر در پژوهشهای منطقه‌ای، دو موضوع اصلی و اساسی بایستی مورد مطالعه قرار گیرد. نخستین موضوع شکل‌گیری منطقه و ساخت درونی آن می‌باشد که نظریه‌های روابط بین‌الملل تبیین آنرا بر عهده دارند و دیگری شکل‌گیری الگوهای رفتاری و ساماندهی در درون سیستم می‌باشد که این مهم توسط سبیرنتیک می‌تواند تبیین شود و به همین سبب در این پژوهش سبیرنتیک به عنوان تکمیل‌کننده طرح مطالعات منطقه‌ای و بخشی از تلاش برای رفع خلأ تئوریک در این حوزه به کار برده می‌شود.

اصولاً مطالعات منطقه‌ای به منظور تکامل بخشیدن به خود، بایستی از نگرش‌های نوین در سایر حوزه‌های مطالعاتی و علمی بهره‌گیرد. یکی از این حوزه‌ها که در علوم فنی و مهندسی به‌ویژه مهندسی قدرت و ارتباطات از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، حوزه سبیرنتیک می‌باشد.

موضوع اصلی سبیرنتیک، رفتارهای درون نظام و کنترل آنها با بهره‌گیری از ابزارهای مختلف، از جمله نظام‌های کنترلی است که اتفاقاً یکی از موضوعات مهم مطالعات منطقه‌ای است. به عبارتی روشن تر نظم در درون نظام‌ها موضوع اصلی سبیرنتیک است، موضوعی که به دلیل درگیر شدن بخش‌های مختلف منطقه و تعامل آنها، از موضوعات بسیار مهم این حوزه به‌شمار می‌آید. بنابراین سبیرنتیک می‌تواند یارای بسیار مهم دانشمندان مطالعات منطقه‌ای محسوب گردد و به این سبب زمینه برای شبیه‌سازی آن بسیار مهیاست. بدین ترتیب باید گفت سبیرنتیک در وهله اول به دلیل تمرکز بر رفتارها و کنترل آنها علمی مربوط به مطالعه نظام‌هاست و در این قالب معنا و مفهوم پیدا می‌کند. دوم اینکه بر رفتارهای درون نظام و نحوه شکل‌گیری این رفتارها تأکید دارد که می‌تواند پدیدآورنده وضعیت نظم و بی‌نظمی محسوب شود و سوم اینکه نگرش سبیرنتیک، نگرشی کارکردی است که بر این اساس نظام‌ها به دو بخش کنترل‌کننده و کنترل‌شونده تقسیم می‌گردند، که ماحصل این کارکرد نظم است که تداوم و پایدارسازی نظام را در پی خواهد داشت. (قاسمی، ۱۳۷۸، صص ۶۵-۳۵)

براین اساس باید گفت که به منظور ارائه طرح نظری نوین در مطالعه منطقه، بر پایه نگرش تلفیقی و سبیرنتیک، دو موضوع اصلی و اساسی را می‌بایست تبیین نمود که ساخت‌شناسی نظام منطقه‌ای و تبیین رفتارها در درون منطقه و نحوه کنترل پدیده نظم و بی‌نظمی از آن جمله می‌باشد و در این راستا رهیافت‌های قبلی زمینه را برای ارائه بنیان‌های لازم جهت شبیه‌سازی این

نگرش در عرصه منطقه و تکامل بخشیدن به این حوزه فراهم می‌نماید.

۲-۸-۱- ساخت‌شناسی سیستم منطقه‌ای

با شبیه سازی نگرشی سبیرنتیک به منطقه، تأکید و تمرکز بر بخشی از ساختارها، فرآیندها و سازوکارهایی است که مورد غفلت و فراموشی قرار گرفته است و آن موضوع نحوه شکل‌گیری الگوهای رفتاری، کنترل رفتارها و نظم سیستمی از یک سو و سازوکارهای مناسب جهت دستیابی به این هدف است.

بر این پایه و به طور خلاصه می‌توان گفت که باید دو نوع نگرش کلی (نگرش مربوط به ساخت درونی و شکل‌گیری رفتارها) را در قالب طرح مفهومی مطالعات منطقه‌ای با یکدیگر ترکیب نمود و سبیرنتیک مهم‌ترین رهیافت یاری بخش در این حوزه به شمار می‌آید.

در این نگرش نظام به‌طور اعم و نظام بین‌الملل به طور اخص به دو بخش کنترل‌کننده و کنترل‌شونده تقسیم می‌گردد، بخش‌هایی که در حوزه نظم به عنوان مهم‌ترین و اصلی‌ترین حوزه مطالعات بین‌المللی به حساب می‌آید. به عبارتی روشن‌تر در اینجا حوزه شکل‌گیری سیستم کنترل مطرح می‌باشد که کنترل‌کننده‌ها و کنترل‌شونده‌ها را در درون خود داشته و مدل‌ها، اهداف و الگوریتم و انواع مختلفی از روش‌های کنترل نظم را در خود جای داده است.

از دیگر سوی نگرش درونی به نظام بین‌الملل است که در آنجا حوزه شکل‌گیری مناطق به عنوان خرده نظام، نظام بین‌الملل نمایان می‌گردد و از ترکیب این دو نگرش ما شاهد شکل‌گیری سلسله مراتبی از نظام‌های کنترل می‌باشیم. در یک سو نظام کنترل در سطح کلان می‌باشد، یعنی نظام کنترل جهانی و دیگر سوی منطقه که نگرش‌های ژئوپلتیک ارتباطاتی کارل دوویچ و مرکز پیرامونی والرش‌تاین شکل‌گیری آنها را شرح می‌دهد و نگرش سیستم تابعه کانتوری واشپینگل ساخت درونی آن را روشن می‌کند. بر اساس سبیرنتیک، این ساخت، نظام کنترلی را در درون خود دارد که براساس اصل سلسله مراتبی بودن نظام کنترل در سبیرنتیک با نظام کنترل جهانی پیوند مستقیم خواهد داشت. با بهره‌گیری از نگرش مبتنی بر نظام‌ها و رهیافت‌های مختلف در مورد منطقه، ساخت موجود در شکل ۴ را می‌توان به عنوان ساخت‌شناسی منطقه ارائه نمود. با مشخص شدن این ساخت ترکیبی، موضوع مهم دیگر شکل‌گیری رفتار و تبیین ساخت سیستم براساس رفتارها و کنترل آنها می‌باشد که سبیرنتیک می‌تواند یارای پژوهشگر در این

۲-۸-۲. شکل‌گیری رفتارها در درون سیستم از بعد سیبرنتیک

در مورد ریشه‌یابی شکل‌گیری رفتارهای واحدهای سازنده سیستم از دو سطح تحلیل می‌توان بهره جست. از بعد سطح تحلیل خرد، دولت ملی و ویژگی‌های آن مرکز ثقل تحلیل را شکل می‌دهد. به طور کلی عوامل مؤثر بر رفتار دولت ملی از بعد سطح تحلیل خرد عبارتند از:

۱- ساختارهای داخلی از جمله ساختارهای سیاسی (Farrell, 1966, pp. 30-55)

۲- مدل توسعه و رفتار خارجی (Lake 1992: pp. 24-35)

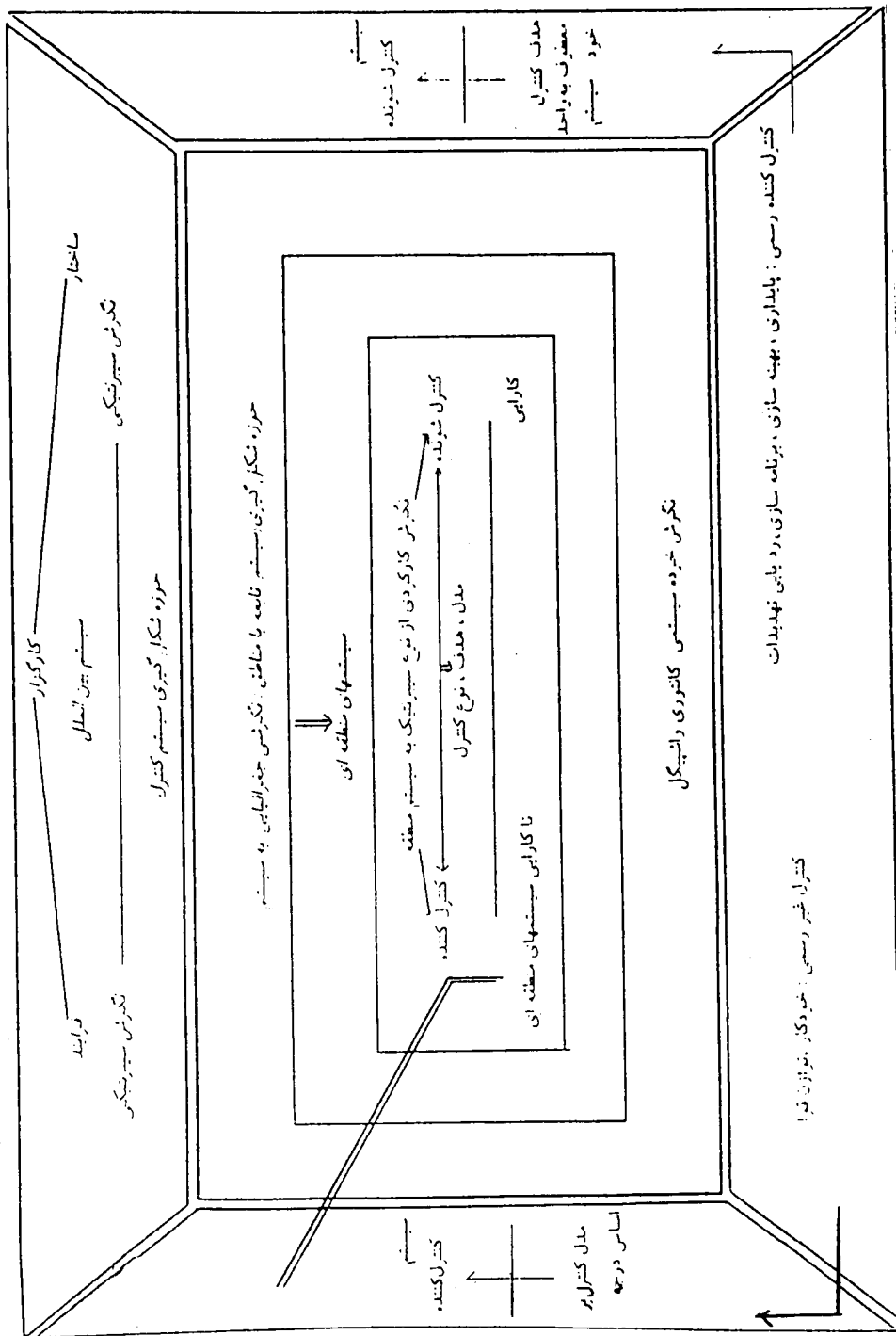
۳- مدل بروندادی فشارهای درون سیستمی (Wilkenfeld 1973)

۴- دولت ملی - امنیت (Buzan 1991, pp.36-46)

۵- خشونت‌های مدنی و رفتار خارجی (Bull, 1979)

۶- ویژگی‌های مدل تصمیم‌گیری (آلسون، ۱۳۶۸۷)

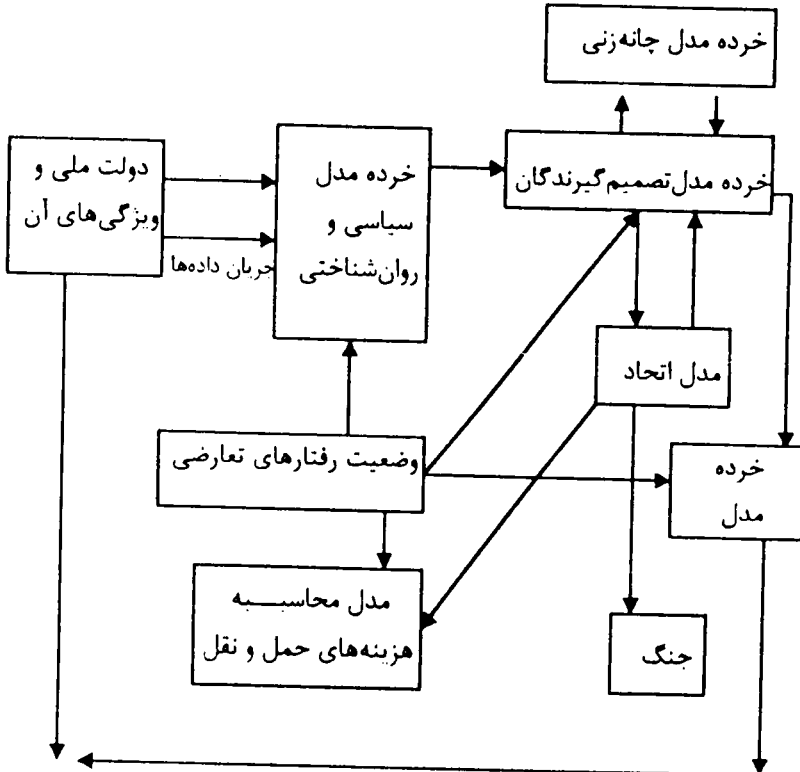
شکل (۴۴) طرح مفهومی شکل گیری و ساختن دروس سیستم ناهمگام (اصفهان)



به صورت خلاصه می‌توان مدل سطح تحلیل خرد را از رفتار خارجی ترسیم نمود. در این مدل در پایگاه داده‌ها، ویژگی‌های دولت ملی ترسیم می‌شود. این مدل از طریق خرده مدل سیاسی و روان‌شناختی به تهدیدات محیطی پی می‌برد. در جایگاه مربوط به پایگاه داده‌ها، وضعیت ناسازگاری اهداف و یا فرصت‌های مهیا شده جهت دستیابی به اهداف نمایان می‌گردد. در خرده مدل تصمیم‌گیری تطبیق اهداف با توانایی‌ها صورت می‌گیرد؛ در فرآیند تصمیم‌گیری عنصر چانه‌زنی پیرامون بدیل‌های انتخابی پدیدار می‌گردد. در خرده مدل اقتصادی هزینه‌ها برآورد می‌شوند. اگر بدیل انتخاب شده از جانب تصمیم‌گیرنده، رفتار تعارضی باشد، خرده مدل لجستیک وظیفه حمل و نقل و محاسبه امکان‌پذیری آن را بر عهده دارد. به هر حال در این مدل می‌توان طرح کاربردی نظریه‌های خرد را در مطالعه شکل‌گیری رفتارها در درون سیستم به گونه شکل ۵ ترسیم نمود.

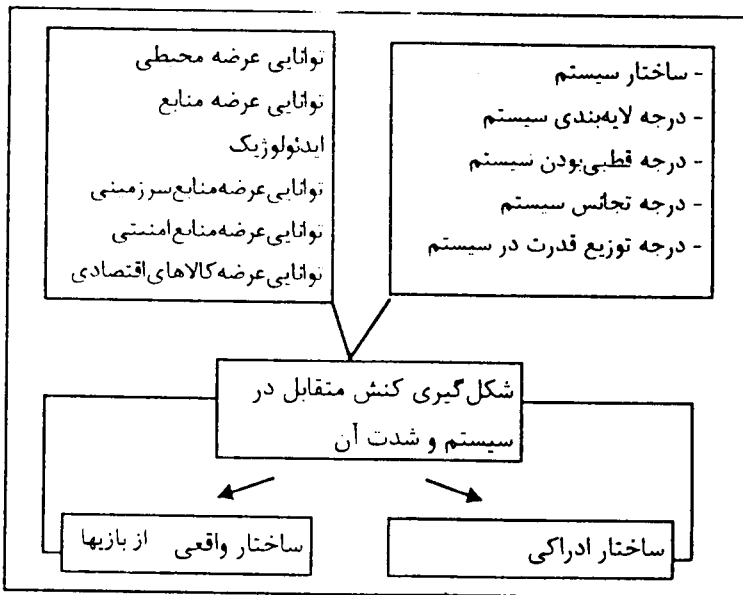
شکل ۵: طرح کاربردی تئوری‌های خرد در مطالعه شکل‌گیری رفتارها

در سیستم تابع از بعد سبیرنتیک



از بعد سطح تحلیل کلان نیز عوامل متعددی در شکل بخشیدن به رفتار خارجی مؤثرند که می‌توان آنها را به صورت شکل ۶ ترسیم نمود. در این مدل ترسیمی، تعامل بین برداشت‌های گوناگون از جمله برداشت‌های مبتنی بر لایه‌بندی قدرت، نفوذ، بازی‌ها، ادراک و... نشان داده شده است. (Rosecrance, 1987)

شکل ۶ طرح کاربردی تئوری‌های کلان در شکل‌گیری رفتارها در نظام تابع

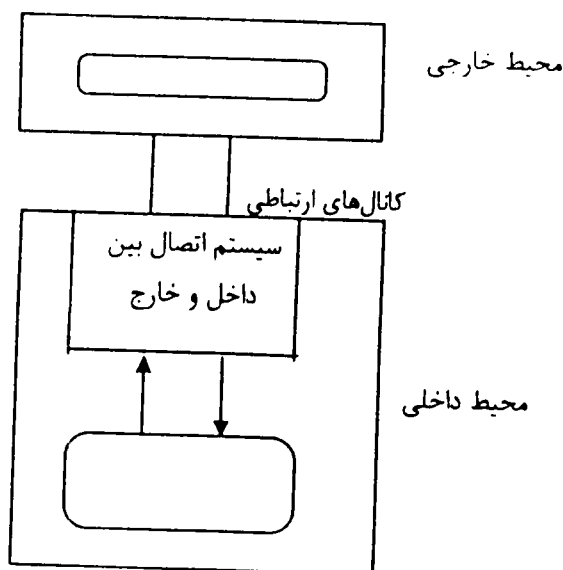


۲-۸-۳- پیوند بین سطوح داخلی و خارجی در شکل‌گیری رفتارها

اصولاً رفتارها در دو سطح شکل می‌گیرند، برخی از رفتارها ناشی از عوامل مطرح در سطح داخلی و برخی دیگر نیز ناشی از ساختارهای موجود در سیستم می‌باشند. کارل دو پیچ به ترسیم مدل ساده‌ای از نفوذ خارجی بر سیستم سیاسی پرداخته است که نحوه اتصال بین داخل و خارج را نشان می‌دهد. عنصر اساسی این مدل، ارتباطات، جریان پیام‌ها همراه با دیگر مبادلات موجود میان سیستم سیاسی داخلی و ساختار سیستم منطقه‌ای است. وی قبل از هر چیز دو مفروض اساسی را پایه پژوهش خود قرار می‌دهد: اول اینکه استحکام سیستم تصمیم‌گیری داخلی سبب کاهش تأثیر حوادث خارجی بر امور داخلی یک کشور می‌گردد - دوم

اینکه با انعطاف‌پذیری محیط خارجی و داخلی نسبت به یکدیگر، تأثیر تعارضی حوادث خارجی کاهش می‌یابد. مدل وی را می‌توان به صورت زیر (شکل ۷) ترسیم نمود: (Deutch, 1966, pp. 5-26)

شکل ۷: نحوه ارتباط بین داخل و خارج در شکل‌گیری رفتارها



در اینجا یک محیط خارجی وجود دارد که پیام‌هایی را وارد سیستم تصمیم‌گیری می‌نماید که مابین این دو، کانال‌های ارتباطی قرار می‌گیرند. گروه‌های اتصال و پیوند، خود دارای روابط داخلی با یکدیگر هستند و در این میان تأثیر قوی حوادث خارجی بر داخل مستلزم وجود محیط خارجی حادثه‌ساز است و اینکه محیط خارجی بایستی شدت حوادث در آن قوی‌تر از محیط داخلی باشد؛ بدین معنی که جریان اتصال از خارج به داخل قوی‌تر از عکس آن باشد. اگر چنین وضعیتی حاکم باشد، ما شاهد تأثیر جدی عوامل خارجی بر امور داخلی خواهیم بود که می‌تواند پاسخ‌های متعددی را در پی داشته باشد.

حال که با بهره‌گیری از مدل دوپیک، ارتباط بین داخل و خارج نشان داده شد، بایستی از نظریه

مطرح شده توسط روزنا بهره جست. (Rosenau, 1979)

در همین راستا نظریه روزنا تکمیل‌کننده آن به حساب می‌آید. بر این اساس در صورت

برقراری ارتباط بین این دو محیط، چهار نوع محیط شکل می‌گیرد که با عنایت به عنصر شدت تغییر در هر دو سطح داخلی و خارجی می‌توان آنها را به صورت زیر نشان داد:

شکل ۸: رابطه بین محیط داخلی و خارجی و شکل‌گیری محیط‌های احتمالی

تغییرات داخلی	تغییرات خارجی
	کم زیاد
زیاد	متشنج سرزنده
کم	عادی باتدبیر

Source: James Rosenau: "Enternal Environment as a variable In Foreign Policy Analysis" In Rosenau (ed): The Analysis of International Politics, (New York, Free press, 1972), p. 161.

در محیط متشنج، تغییر (در قالب شدت و میزان تقاضاهای مطروحه) در هر دو سطح داخل (کشور) و خارجی (محیط منطقه و نظام جهانی بسیار بالاست) و بر همین اساس فشارهای زیادی بر تصمیم‌گیرندگان وارد خواهد ساخت و به همین سبب تمامی تلاش واحدهای منطقه بر رفتارهای محافظتی است و به عبارتی بقاء در درجه اول اهمیت قرار دارد. از سوی دیگر ممکن است محیط داخلی و واحدهای آرام و محیط خارجی نیز آرام باشد به گونه‌ای که تقاضاها و فشارهای خاصی را بر تصمیم‌گیرندگان وارد نسازد. در این حالت محیط عادی بوده و فرصت سیاست‌گذاری وجود دارد و بنابراین واحدها می‌توانند نسبت به اهداف آینده برنامه‌ریزی نمایند و استراتژی‌های لازم را برای دستیابی به آنها طراحی کنند.

در حالت سوم ممکن است محیط کلان (نظام) آرام باشد، اما محیط داخلی واحدهای آنها از تغییر بالایی برخوردار بوده و فشارهای متعددی را بر افراد تصمیم‌گیرنده وارد سازد و در این حالت الگوهای رفتاری واحدها ممکن است حالت تهاجمی و طغیان‌گرایانه داشته باشد و در نتیجه نظام منطقه‌ای را با آشوب روبرو سازد و سرانجام در حالت نهایی ممکن است در محیط داخلی واحد، تغییرات کم ولی در محیط خارجی تغییرات بسیار زیاد باشد و واحد ملزم به پاسخ شود. در این حالت نیز الگوی رفتاری واحد می‌تواند از حالت سازشی برخوردار باشد و در نتیجه تعارضات کمتری نمایان گردد. به هر حال صرف نظر از برخی از موارد خاص، معمولاً

الگوهای رفتاری متعددی در نظام منطقه‌ای شکل می‌گیرد که نظام مذکور برای بقاء خود ملزم به ساماندهی آن می‌باشد. این وظیفه بر عهده خرده نظام‌های کنترلی است. (Rosenau, 1972, pp. 161-163)

۲-۸-۴- نظام‌های کنترل

با پدید آمدن رفتارهای متفاوت و محیط‌های گوناگون، رفتارها و جریان‌های موجود وارد نظام کنترل یعنی یکی از بخش‌های نظام سبیرنتیک می‌گردد. در اینجا کارایی نظام‌های کنترل مطرح خواهد شد و قبل از هر چیز بخش تشخیص تهدید در نظام سبیرنتیک به کار خواهد افتاد که براساس معیارهای زیر به شناسایی آن اقدام می‌کند:

۱- شناخت توانایی‌های طرف مقابل؛

۲- قصد و نیت آن؛

۳- آسیب‌پذیری خود و منطقه؛

۴- شرایط، یعنی در صورت اعمال تهدید علیه بازیگر دیگر، آیا این امکان نیز وجود دارد که خود مورد تهدید واقع شود.

پس از ارزیابی تهدیدات و راه‌های مقابله با آن نظام‌های کنترل به اعمال نقش می‌پردازند. در اینجا ما دو نوع خرده نظام کنترل در درون نظام منطقه‌ای خواهیم داشت:

۱- نظام کنترل خودکار؛

۲- نظام کنترل غیر خودکار.

نظام کنترل خودکار را می‌توان به صورت زیر مطرح نمود:

۱- توازن قوا؛

۲- اصل بازدارندگی؛

۳- وابستگی اقتصادی متقابل پیچیده.

از طرف دیگر کنترل‌کننده‌های غیر خودکار نیز وجود دارند که امکان کارایی آنها بستگی به

شرایطی دارد که متعدّدند ولی انواع آنها را می‌توان به شرح زیر نام برد:

۱- امنیت دسته‌جمعی؛

۲- هژمونی؛

۳- بهره‌گیری از بخش مرکزی؛

۴- درگیری مستقیم؛

۵- بکارگیری نظام بین‌المللی (سیستم مداخله‌گر).

حال با این کنترل‌کننده‌ها، یا رفتارهای تعارضی کنترل، صلح و ثبات در نظام حفظ می‌شود و یا اینکه این نظام‌ها قادر به کنترل تعارضات نخواهند بود. در صورتی که نظام‌های کنترل منطقه‌ای قادر به حفظ ثبات و تعادل نباشند، ممکن است کنترل منطقه‌ای حالت سلسله‌مراتبی به خود بگیرد و بخش مداخله‌گر به عنوان بخش کنترلی در امور منطقه‌ای دخالت کند (Winter, 1962, Ashby, 1956, Guilbaud, 1960, Deutch, 1966) مداخله‌گر به عنوان کارگزار اصلی نظام جهانی در قالب یکی از اجزاء اصلی بخش کنترل منطقه‌ای اعمال نقش می‌نماید.

در این راستا قدرت مداخله‌گر ممکن است از یک یا چند نظام مختلف زیر برای حفظ و تداوم و یا بهینه‌سازی نظم منطقه‌ای استفاده کند.

۱- هژمونی به صورت یکجانبه یا مبتنی بر همکاری. اصولاً هژمونی در حالت‌های مختلف، عناصر شدیداً واقع‌گرایانه را در درون خود داشته و از سوی دیگر سطح نهادینگی آن بسیار پائین است. البته هژمونی مبتنی بر همکاری از میزان نهادینگی بالاتری برخوردار است؛

۲- کنسرت به صورت کنسرت منعطف و یا مبتنی بر اجبار: کنسرت‌ها در قالب نظام‌های منطقه‌ای کنترل از تمامی قدرت‌های بزرگ تشکیل شده‌اند که مسئولیت حفظ نظم منطقه‌ای را بر عهده خواهند داشت. این نوع نظام‌ها نیز کمتر به صورت رسمی تجلی می‌نمایند و بنیانهای منطقی آنان را بایستی در نوعی واقع‌گرایی منعطف جستجو کرد:

۳- توازن قوا که بر پایه توازن قوا بین بازیگران منطقه‌ای و یا قدرت‌های بزرگ‌تر مداخله‌کننده تنظیم می‌گردد.

۴- نظام امنیت دسته‌جمعی طراحی شده توسط قدرت یا قدرت‌های بزرگ

۵- نظام‌های امنیتی کثرت‌گرای منطقه‌ای یا نظام‌های فدرالی

در میان نظام‌های مذکور، نظام‌های هژمونیک مهم‌ترین نظام‌هایی هستند که توسط قدرت‌های بزرگ برای مدیریت امور منطقه‌ای طراحی و به کار گرفته می‌شوند. (Pedersen, 2003, p. 669)

نظام مذکور از دیدگاه قدرت بزرگ دارای چهار مزیت اساسی است:

۱- در صورتی که هژمون از این نظام استفاده نماید از آنجا که مهم‌ترین قدرت اقتصادی

محسوب می‌شود، می‌تواند از بازار منطقه‌ای ادغام شده‌ای بهره‌بردار؛

۲- امتیاز و مزیت مربوط به ثبات منطقه‌ای؛

۳- مدیریت پایدار و مشروع منطقه و نظام؛

۴- ممانعت از موج سواری مفتی گسترده توسط سایرین؛

۵- نفوذ غیرمستقیم؛

۶- توسعه ایده‌ها و ارزش‌های خود و محدود ساختن دولت‌ها در قواعد ساخته خود.

نظام‌های منطقه‌ای مبتنی بر همکاری (مانند سیستم امنیت دسته‌جمعی یا سیستم‌های کثرت‌گرا) نیز ممکن است با توجه به اهداف قدرت بزرگ از جمله پی‌گیری اهداف زیر طراحی شوند:

- محدودسازی دشمن بالقوه یا وارد ساختن آن به ترتیبات منطقه‌ای؛

- کاهش هزینه افزایش تعهدات سیاست خارجی. اصولاً با تشویق همکاری‌های منطقه‌ای و گسترش پیوند بین واحدهای آن، قدرت بزرگ این امکان را به وجود خواهد آورد که واحدها به صورت جمعی با تهدیدات گوناگون مقابله نموده و امنیت خود را حفظ نمایند. آنها می‌توانند سیستم را بدون درگیری بزرگ، مدیریت نمایند و بدین سبب استراتژی‌های منطقه‌ای می‌تواند هزینه سیاست خارجی قدرت بزرگ را در منطقه و در ثبات بلندمدت منطقه‌ای کاهش دهد.

اما انتخاب نظام‌های منطقه‌ای مذکور مستلزم پیش شرط‌های زیر است:

- نظام منطقه‌ای زمانی از احتمال شکل‌گیری بیشتری برخوردار است که تفاوت سطح قدرت بزرگ و واحدهای منطقه‌ای در حد متوسط باشد. اگر اختلاف در سطح بالایی باشد و واحدهای منطقه‌ای از ضعف قدرت رنج برند. نتیجه آنکه آنها از قدرت کافی برای کنترل نظام و مدیریت آنها برخوردار نبوده و در نتیجه در شکل بخشیدن به نظام منطقه‌ای ناتوان می‌باشند؛

- انتخاب نظام منطقه‌ای با کاهش سطح قدرت بین بازیگران منطقه‌ای افزایش می‌یابد. به عبارتی هر چه اختلاف سطح قدرت بین واحدهای موجود در منطقه کاهش یابد، احتمال به‌کارگیری و یا شکل بخشیدن به نظام منطقه‌ای افزایش خواهد یافت؛

- نظام منطقه‌ای زمانی جذاب خواهد بود که اهداف واحدهای موجود در منطقه در زمره

اهداف مکمل و یا مشابه باشند. (Barnathan, 2000-2001, pp. 49-97)

بدین ترتیب قدرت همون منطقه‌ای یا قدرت مداخله‌گر منطقه‌ای در هر شرایطی توان و یا فرصت انتخاب نظام مبتنی بر همکاری منطقه‌ای را در اختیار نخواهد داشت. به عبارتی محیط

منطقه‌ای بایستی برای چنین استراتژی‌هایی از طرف قدرت هژمون مساعد تشخیص داد. شود که در صورت وجود شرایط سه گانه فوق‌الذکر ممکن است قدرت هژمون منطقه و یا قدرت مداخله‌گر به این نوع استراتژی‌ها اعتماد پیدا کند.

به طور کلی انتخاب هر کدام از نظام‌های منطقه‌ای توسط هژمون و یا طراحی نظام هژمونیک توسط قدرت مداخله‌گر، می‌تواند آثار و نتایج متعددی را در پی داشته باشد. شناخت این پیامدها مستلزم تمایز محیط‌های منطقه‌ای است که هژمون و یا قدرت مداخله‌گر بر این اساس به اقدام می‌پردازد. در این راستا چهار نوع محیط منطقه‌ای وجود دارد که عبارتند از:

- محیط مبتنی بر جنگ گرم که بازیگران از زور و جنگ به عنوان ابزار دستیابی به اهداف خود استفاده می‌نمایند؛

- محیط مبتنی بر جنگ سرد یا وضعیت صلح منفی که در چنین محیطی هر لحظه احتمال تبدیل خصومت‌ها به جنگ وجود دارد؛

- صلح سرد: که در چنین وضعیتی تهدید به استفاده از زور و یا جنگ به عنوان ابزار دستیابی به هدف وجود ندارد؛

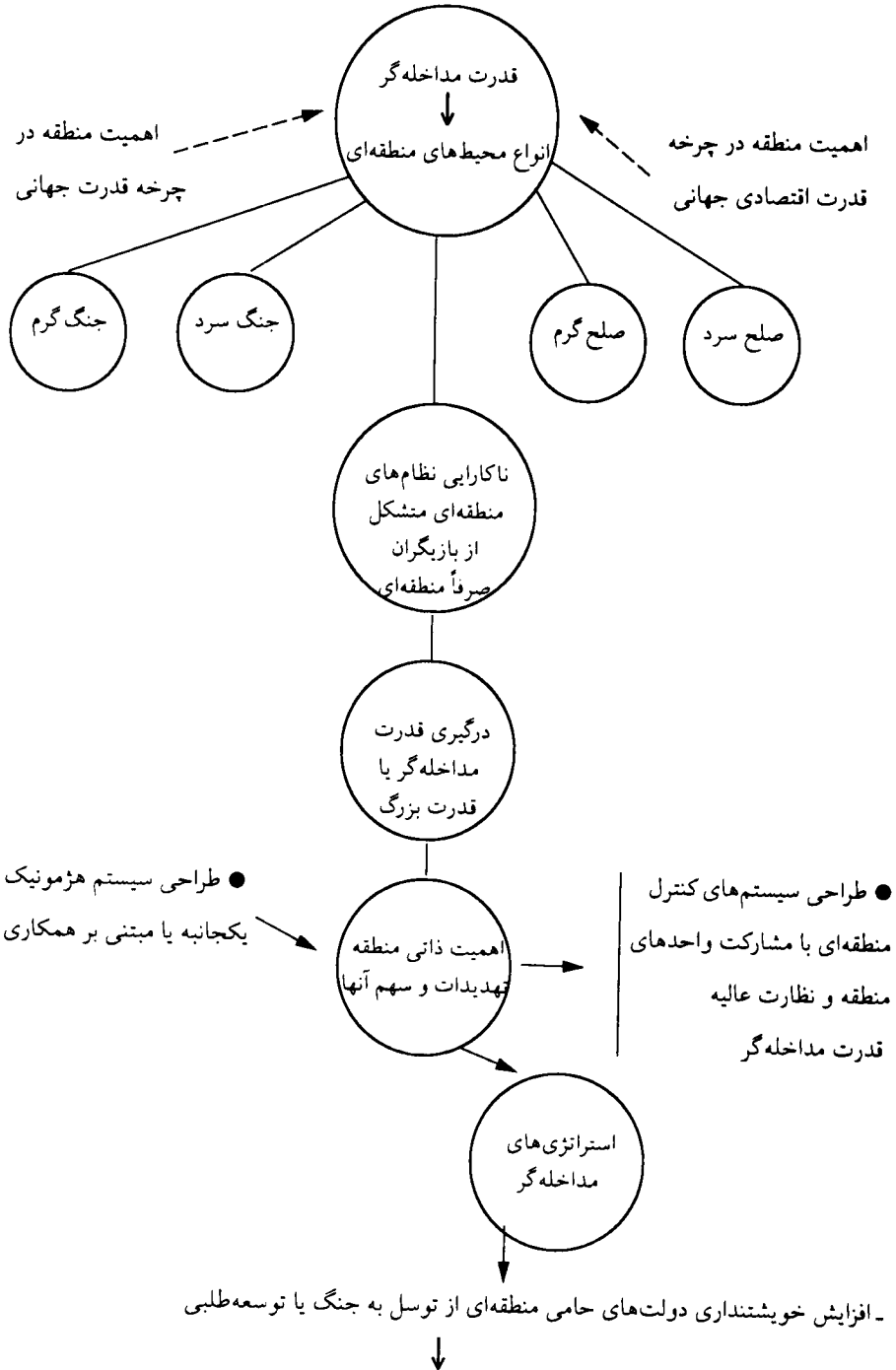
- محیط مبتنی بر صلح گرم که در آن بین دشمنان سابق سازش مجدد ایجاد شده و به نوعی حل تعارضات صورت گرفته است.

قدرت هژمون و یا مداخله‌گر می‌تواند با انتخاب نظام‌های مختلف سبب ساز تغییر و تحول محیط‌های مذکور شود.

قدرت مداخله‌گر می‌تواند با طراحی نظام‌های منطقه‌ای سبب ساز دو نوع آثار و نتایج مثبت و منفی باشد. در حوزه آثار مثبت می‌تواند محیط‌های خصومتی را به محیط‌های آرام‌تر تبدیل کند اما از سوی دیگر در صورت عدم رعایت استراتژی بی‌طرفی منطقه‌ای و یا دخالت منافع خود در قالب کنترل بخشی از منطقه و رهاسازی بخشی دیگر و یا وارد ساختن عنصر خصومت با برخی واحدهای منطقه‌ای می‌تواند سبب ساز انشقاق ساختاری در حوزه ساختارها و فرآیندهای سیستمی شود.

به‌طور کلی می‌توان درگیری قدرت مداخله‌گر، طراحی نظام کنترل آن و آثار و نتایج احتمالی را در قالب شکل ۹ مفهوم‌سازی نمود.

شکل ۹: قدرت مداخله‌گر و نظام تابعه منطقه‌ای





- مطمئن‌سازی دولت‌های محلی و کاهش‌های امنیتی آنها با گسترش حفاظت‌های امنیتی منطقه‌ای
- ترتیبات چندجانبه
- بازدارندگی و محدودسازی مهاجمان بالقوه
- کاهش تعارضات از طریق میانجیگری و حفاظت از ترتیبات منطقه‌ای
- بازدارندگی و مجازات‌های منفی
- دیپلماسی مبتنی بر مذاکره برای افزایش ضریب صلح‌سازی توسط سیستم کنترل یا هژمونی مبتنی بر همکاری

صلح سرد → جنگ سرد یا صلح سرد → صلح گرم → جنگ گرم



آثار و نتایج



ایجاد انشقاق ساختاری. ناکارایی فرآیندهای سیستمی

۳- طرح مفهومی مطالعات منطقه‌ای

با توجه به مباحث مطروحه و در یک جمع بندی می‌توان مدل مفهومی مطالعات منطقه‌ای را از بعد ساخت‌شناسی و شکل‌گیری رفتارها و نظم به صورت شکل ۱ نشان داد. همان‌گونه که در پژوهش نیز به آن پرداخته شد، شروع طرح مفهومی با نظریه‌پردازی پیرامون علل شکل‌گیری منطقه و به عبارتی علمی‌تر، نظام تابعه در روابط بین‌الملل می‌باشد. در این بخش منطق اساسی را می‌توان به عنوان شکل دهندگان به متغیرهای علی در نظر گرفت که منطق قدرت نهفته در دیدگاه ژئوپلیتیک، منطق ارتباطات دیدگاه کارل دوویچ، منطق اقتصادی و کارکردی دیدگاه نظام جهانی والرش‌تاین و منطق ارتباطات اشپیگل و کانتوری از آن جمله‌اند. متغیرهای علی ناشی از منطق مذکور، سبب‌ساز شکل‌گیری نظام تابعه می‌باشند.

بعد از اینکه نظامی تحت عنوان نظام تابعه یا منطقه پا به عرصه وجود نهاد، اولین گام ساخت‌شناسی نظام مذکور به عنوان چارچوب کارکردی پدیده نظم (موضوع مطالعه علم روابط

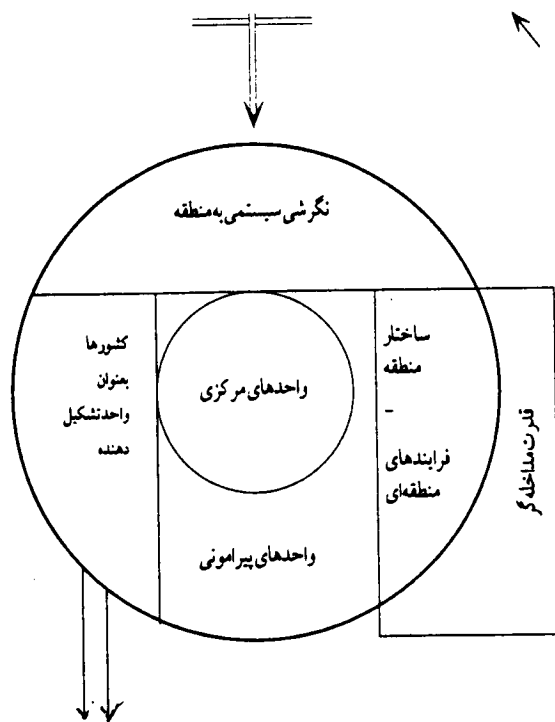
بین‌الملل به‌طور عام و مطالعات منطقه‌ای به‌گونه ویژه) می‌باشد. مرکز ثقل تحلیل در این مرحله، توصیف ساخت نظام تابعه منطقه‌ای، یعنی اجزاء تشکیل دهنده آن می‌باشد.

بدین ترتیب در این مرحله یکی از پارامترهای نظم منطقه‌ای، یعنی نظام تبیین می‌گردد و می‌توان ضمن پی بردن به علل شکل‌گیری آن، به اجزاء و بخش تشکیل دهنده آن نیز آگاهی یافت. در مرحله بعدی دومین پارامتر نظم یعنی شکل‌گیری الگوهای رفتاری بایستی تبیین گردد که در این مرحله از دو سطح تحلیل خرد و کلان و همچنین طرح پیوند بین آنها و محیط‌های ناشی از این پیوند در قالب سبیرنتیک بهره‌گرفته شده است و سرانجام سومین و مهم‌ترین پارامتر نظم یعنی ساماندهی الگوهای رفتاری در نظام تابعه که پدیدآورنده وضعیتی به نام نظم می‌باشد مورد توجه و مذاقه قرار گرفته که با بهره‌گیری مجدد از بینش سبیرنتیک، ضمن اشاره به محیط‌های گوناگون و رفتارهای موجود در نظام، از منظر پارامتر کنترل به موضوع نگریسته شده و به طرح نظام‌ها و سازوکارهای متعددی پرداخته شده که در اختیار نظام منطقه‌ای یا تابعه، برای اعمال کارکرد مذکور قرار دارد و سرانجام با عنایت به نقش نظام‌های برون‌منطقه‌ای در طرح مفهومی مذکور، بخش کنترل بین‌المللی یا قدرت مداخله‌گر نیز به عنوان بخشی از سامانه کنترل در نظر گرفته شده است، اما کارکرد آن در این خصوص بسته به تقاضاها، حمایت‌ها و ورودی‌هایی است که از منطقه وارد بخش مذکور می‌گردد.

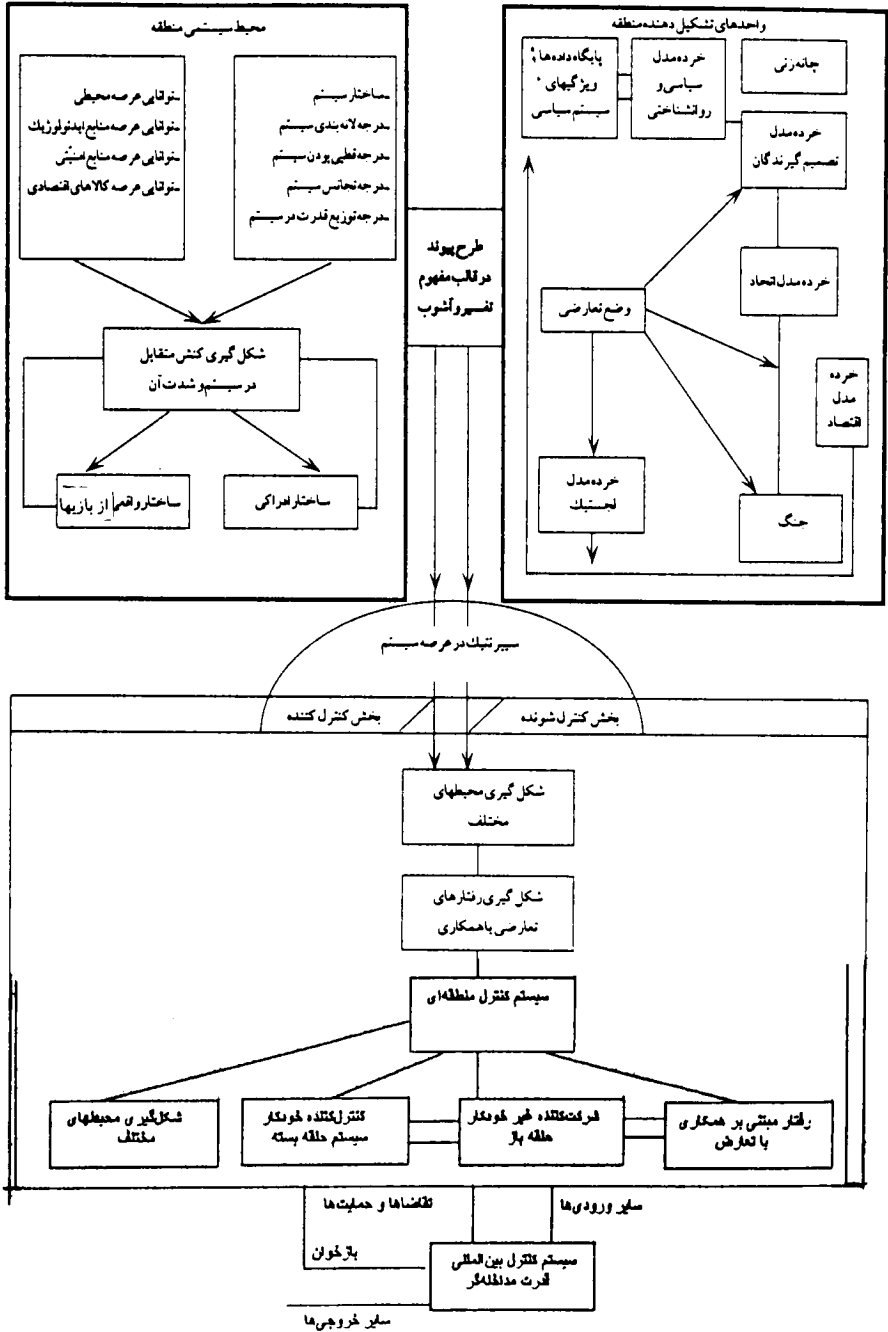
شکل ۱۰: طرح مفهومی و نظری مطالعات منطقه‌ای در سیاست بین‌الملل

- ۱- دیدگاه ژئوپلیتیک: متغیر شکل دهنده منطقه: قدرت
- ۲- دیدگاه ارتباطات: متغیر شکل دهنده منطقه: سطح ارتباطات بین واحدها
- ۳- دیدگاه والرشتاین: متغیر شکل دهنده منطقه: کارکرد اقتصادی واحدها در نظام بین‌الملل
- ۴- دیدگاه نظام تابع: متغیر شکل دهنده منطقه: نگرش سیستمی به‌ویژه کنش متقابل بین واحدها و متغیرهای الگویی
- ۵- دیدگاه ساختارگرایی: هژمونی کارگزار شکل دهنده به منطقه
- ۶- نوکارکردگرایی: نیازها و ضرورت‌های نوین از جمله نیاز اقتصادی
- ۷- دیدگاه هویت محور: هویت مشترک واحدها

منطقه - نگرش سیستم تابع کانتوری و اشیگل ساخت درونی نظام



حوزه شکل گیری رفتارهای درون منطقه‌ای و چگونگی بیدارسازی نظم سیستمی آن



کتابنامه

الف - فارسی

- ۱ - آلیسون، گراهام تی، (۱۳۶۷)، شیوه‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی: بحران موشکی کوبا، ترجمه شجاعی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
- ۲ - سیف‌زاده، سیدحسین، (۱۳۶۸)، نظریات مختلف در روابط بین‌الملل، نشر سفیر.
- ۳ - سیف‌زاده، سیدحسین، (۱۳۷۶)، نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل: مبانی و قالب‌های فکری، تهران، انتشارات سمت.
- ۴ - فالترزگراف، رابرت و جیمز دوئرتی، (۱۳۷۲) نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، جلد اول، ترجمه طیب و بزرگی، تهران، نشر قومس.
- ۵ - قاسمی، فرهاد، (۱۳۷۸)، مجله امنیت ملی، نگرش سبیرنتیک به مطالعات منطقه‌ای در روابط بین‌الملل، سال اول، شماره دوم.
- ۶ - مورگنتا، هانس جی، (۱۳۷۴)، سیاست میان ملت‌ها، ترجمه مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

ب - انگلیسی

- 1 - Ashby, Ross, (1956), *An Introduction to Cybernetic*, (New York, Willey).
- 2 - Barnathan, Galia: (2000-2001), "The Lure of Regional Security Arrangement: The United States and Regional Security Cooperation In Asia and Europe", *Security Studies*, vol. 10, No. 2.
- 3 - Bull, Hedley, (1976), "Civil Violence and International Order", *Adelphia Paper*, The International Institute for Strategic Studies, No. 83.
- 4 - Buzan, Barry, (1991), "The Idea of the State and National Security" In Richard Little, *Perspective on World Politics*, (London, Routledge).
- 5 - Cantori, Louis and Steven L. Spiegel, (1974), *The International Politics of Regions, A Cmparative Approach*, Englewood, Prentice Hall.
- 6 - Carr. E.H. (1946), *Twenty Years Crisis, 1919-39*, London Macmillan.
- 7 - Cohen Saul. B. (1973), *Geography and Politics In World Divide*, Oxford, Oxford University Press.
- 8 - Deutch, Karl, W. (1966), "External Influence on the Internal Behavior of State", In James Rosenau (ed), *International Politics and Foreign Policy*, New york, Free Press.

- 9 - Deutch, Karl, (1978), *The Analysis of International Relations*, New Jersey, Prentice - Hall.
- 10 - Dougherty and Robert Pfaltzgraft, (2001), *Contending Theories of International Relations, A Comprehensive Survey*, New York, Longman, Fifth Edition.
- 11 - Farrell. R. Barry, (1969), "Security Community" In James Rosenau (ed), In Farrell (ed), *Approaches to Comparative and International Politics*, Evanston, North Western University Press.
- 12 - Gerace. Michael, (1992), "Transforming of the pattern of conflict: Geopolitics and post cold war Europe", *Comparative Strategy*, vol. 11.
- 13 - Gilpin, (1996), "No one Loves A Political Realist", *Security Studies*, Vol. 5, No. 3.
- 14 - Guilbaud, G.T.W. (1960), *What is Cybernetic*, New york, Mac Grow.
- 15 - Hurrell, Andrew (1995), *Regionalism in Theoretical Perspective*, In Louise Fawcett and Hurrell (ed): *Regionalism in World Politics, Regional organization and International Order*, Oxford, Oxford University Press.
- 16 - Lade, David (1992), "Powerfull Pacifists, Democratis States and War", *American Political Science Review*, No. 1, Vol. 86.
- 17 - Mackinder, Halford (1904), "The Geographical Pivot of Hlstory" *Geographical Journal*, 23.
- 18 - Mackinder Halford (1942), *Democratic Ideals and Reality*, New York, Henry Holt and Company.
- 19 - Meron Gil (2003), "Realist Hypothesis on Regional Peace, The Journal of Strategic Studies, vol. 26, No.1.
- 20 - Paterson J. H, (1987), "German Geopolitics Reassessed", *Political Quarterly No. 1*.
- 21 - Pedersen, Thomas, (2003), "Cooperative Hegemony: Power Ideals and Institutions In Regional Integeration", *Review of International Studies*, vol. 28.
- 22 - Rosecrance James (1979), *International Relations: Peace or war*, New

York, Mac Graw Hill.

- 23 - Rosenau, James, (1972), *External Environment as Variable In Foreign Policy Analysis*, In Rosenau (ed): *The Analysis of International Politics*, New York, Free Press.
- 24 - Thompson, William (1973), "The Regional subsystem: A conceptual Complication and propositional Inventory", *International Studies Quarterly*, vol. 12. No.1.
- 25 - Wallerstein Immanuel, (1975), *The Capitalist World Economy: Essay on the World System*, Montreal, Black Rose Books.
- 26 - Wallerstein, Immanuel, (1980), *The Modern World System*, New York, Academic Press.
- 27 - Wallerstein Immanuel (1984), *The Politics of the World Economy: The State, The Movement and Civilization*, Cambridge, Cambridge University Press.
- 28 - Waltz, Kenneth, (1959), *Man, State and War*, New York, Columbia University Press.
- 29 - Waltz Kenneth, (1979), *Theory of International Politics*, Massachusetts: Wesley.
- 30 - Winer (1962), *Cybernetic*, New York, Willy.

